



چندی پیش در دانشکده دروس عالی دینی و لغوی، نشست برگزار شده بود.

موضوع این نشست، درباره [#نصب_و_قراردادن_امام_مهدی_ع](#) بود.

فایل ذیل، ترجمه این نشست است که تقدیم شما می گردد.

کاری از گروه هفته نامه زمان ظهور

www.zamanezohoor.com

www.almahdyoon.co

تلگرام هفته نامه زمان ظهور:

[@zaman_zohour](https://t.me/zaman_zohour)

نشست گفت‌وگویی درباره منصوب کردن امام مهدی (ع)

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً. عزيزان حاضر! سلام عليكم و رحمة الله و بركاته. به بینندگان شبکه منجی بشریت نیز، عرض سلام می‌کنیم. ما کادر دانشکده دروس عالی دینی و لغوی، این شرافت را داریم که نشست گفت‌وگویی علمی دوم را به مناسبت منصوب کردن امام مهدی (ص) برگزار نماییم. در این نشست، شیخ احمد حلی و دکتر علاء سالم و دکتر زکی صبیح‌حوی با شما هستند. و بنده که با شما سخن می‌گویم، دکتر عبدالرزاق هاشم هستم. همه شما می‌دانید که امام مهدی (ص) مظلومیتی چند برابر دیده است و وجود و امامت ایشان را دربر گرفته است. و در حدّ روی گردانی از ایشان و طولانی شدن زمان غیبت، در این مدت طولانی از زمان محدود نشده است. متأسفانه درباره ایشان، بدترین جملات گفته شده است و تلخی به وجود آورد. و در فهمیدن سخن و غیبت و همه مسائلی که به ایشان ارتباط دارد، بدترین سوء برداشت‌ها شده است. این مسئله از سوی فرد دور و نزدیک و در یک اندازه، اتفاق افتاده است. ان شاء الله در این نشست، تلاش می‌کنیم نسبت به نکاتی که به آن اشاره نمودیم، مقداری توضیح دهیم. تا ما سهمی در از بین بردن برخی از ستم تاریخی و فکری و دینی داشته باشیم که به این شخصیت متمایز، روا داشته شده است. از خداوند سبحان و متعال، خواستاریم تا کوتاهی سهوی و عمدی ما را ببخشد و این اندک را، به بهترین (شکل) پذیرش از ما بپذیرد. او سرپرست توفیق‌دادن می‌باشد. پرسش اول از دکتر علاء سالم پرسیده می‌شود. دکتر علاء! برخی هستند که به وجود امام مهدی (ص) محمد بن الحسن، شک وارد می‌کنند. وجودش را چگونه ثابت می‌کنید یا چگونه امامت ایشان را ثابت می‌کنید؟ به این خاطر که وقتی شما امامت ایشان را ثابت نمودید، لازمه‌اش این است که وجودش نیز ثابت شود. وجود و امامت ایشان را چگونه در

محدوده منابع سنی ثابت می‌کنید؟ از این جهت که ثابت‌بودن آن در محدود منابع شیعی، مسئله‌ای ثابت‌شده است.

دکتر علاء سالم:

بسم الله الرحمن الرحيم. در آغاز، منصوب‌کردن امام محمد بن الحسن العسکری (ص) بر شما، دکتر و حاضران و شیعه آل محمد، بلکه همه انسانیت مبارک‌باد. قطعاً راه ثابت‌کردن وجود امام مهدی (ص) همان راه ثابت‌کردن امامت ایشان را می‌پیماید؛ به این خاطر که ثابت‌کردن امامت، وجود ایشان (ص) و «مسئله بیشتر» را برای ما ثابت می‌کند. عزیزان بیننده! قطعاً آنچه برای ما مهم است، همین «مسئله بیشتر» است. اینکه ایشان، خلیفه خداوند در زمین و امام و حجتی از حجت‌های خداوند بر آفریدگانش است. در آغاز، خلافت الهی، ترجمه عملی حاکمیت خداوند در زمین می‌باشد. به همین خاطر در محدوده قرآن کریم یا دیگر کتاب‌های آسمانی، می‌بینیم که این کتاب‌ها به خلافت الهی، بسیار توجه نموده است و به آن بسیار اهتمام ورزیده است. چه این خلیفه، پیامبر یا فرستاده یا امام باشد. البته با در نظر گرفتن تفاوت آنان، از جهت جایگاه و مقام. و اینکه امامت، از جهت جایگاهی بالاتر می‌باشد. به همین خاطر ابراهیم (ع) در اواخر روزهای زندگی‌اش امام شد و پس از اینکه خداوند او را به پیامبری و فرستاده‌بودن برگزید. این یک نکته.

نکته دیگر، دکتر رزاق! خلافت خداوند تبارک و تعالی در زمین، ادامه‌دار و همیشگی است. و همیشه در هیچ بازه زمانی، از او خالی و تُهی نمی‌باشد. دلیل بنده نسبت به این مسئله، فقط روایات بسیار نمی‌باشد که منابع شیعی آن را دربردارد؛ به این خاطر که اساساً الان سخن به بخش سنی ارتباط دارد. حتی نص و متن قرآنی صریح و روشنی وجود دارد که خداوند در آن، دوستش محمد را مورد خطاب قرار می‌دهد: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد ۷) «تو هشداردهنده‌ای و هر گروهی، هدایت‌گری دارد.» وجود هدایت‌گر الهی با گروه‌های بشری، از زمان آدم تا آخرین لحظه بر این زمین، حقیقت قرآنی روشنی است. خلافت خداوند تبارک و تعالی در زمین، از زمان آدم تا آخرین روز که خداوند، زمین و آنچه در آن است را به ارث می‌برد، ادامه

دارد. هر تصور دیگری به غیر از این مسئله ثابت عقیدتی به این معناست که خداوند تبارک و تعالی را متهم نموده است و دلیلی از سوی مردم، علیه او قرار داده شود؛ به این خاطر که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء ۱۶۵) «پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجّتی نباشد.» هر تصور دیگری، نسبت به خالی و تُهی بودن زمین -مانند تصویری که در بخش سنّی وجود دارد- (اشتباه می‌باشد). مشخصاً سخن و حالت ما، درباره وجود امام مهدی (س) می‌باشد. اهل سنت فرض می‌کنند که زمین از وجود حجّتی برای خداوند، خالی و تُهی می‌باشد. طبیعتاً آنان تصوّر می‌کنند که پس از رسول الله و تا روز آخر بر این زمین، زمین از حجت خالی و تُهی است؛ درحالی که این‌ها گروه‌هایی هستند و هر فردی می‌خواهد گروهی از بشریت را استثناء کند -چه پیش از محمد (ص) یا پس از محمد (ص)- براوست که دلیل قطعی، آشکار نماید که آیه کریمه را از عمومیت و کلی بودن آن استثناء کند. «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد ۷) «و هر گروهی، هدایت‌گری دارد.» چه پیش از محمد (ص) یا با وجود محمد، رسول الله (ص) یا پس از محمد (ص). اهل سنت و اتباع ادیان دیگر که در پیامبران مشخصی توقّف کردند، تخصیص‌زنده‌ای برای این مسئله‌ی ثابت عقیدتی در اختیار ندارند که قرآن کریم، نسبت به آن، تصریح کرده است. طبیعتاً، دکترا! به این خاطر که این مسئله از جهت قرآنی روشن است که گروه‌های بشری، همیشه و تا ابد از وجود هدایت‌گری الهی جدا نمی‌باشند -که به واسطه او، حجت و دلیل بر آفریدگان برپا می‌شود- می‌بینیم که محمد (ص) بین کتاب (و این حجت) همراهی ایجاد کرده است. و کتاب، مسئله‌ی ثابتی بین همه مسلمانان می‌باشد؛ چه اهل سنت و چه شیعه. اینکه کتاب، تا امروز و در این زمین، جاودان و ثابت است. و رسول الله (ص) بین کتاب و بین مردان الهی، همراهی ایجاد کرده است که یکی از آنان، صاحب این یادبود است. فردی که امروز با برپایی این نشست، با نامش جشن گرفتیم. محمد پیامبر (ص) در حدیثی که نزد همه مسلمانان مُتواتر است، فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی ابداً کتاب الله و عترتی اهل بیتی و قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا

علیّ الحوض» «من در میان شما، دو مسئله گران بها به امانت می گذارم. تا زمانی که به آن چنگ بزنید، هرگز پس از من تا ابد گمراه نمی شوید. کتاب خداوند و عترتم، اهل بیتم. و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند، تا اینکه نزد حوض به من بازگردانده شوند.» اثبات ساده‌ای برای هر فرد مسلمان با انصافی است که به پیامبرش احترام می گذارد و کلماتش را پاک می شمارد. اینکه نه کتاب از عترت جدا می شود و نه عترت از کتاب جدا می شود. فرض وجود کتاب خدا از سال ۲۵۵ هجری - سال ولادت امام مهدی - تا امروز و حتی تا روز آخر، یعنی به سادگی اتهام پیامبر (ص) می باشد که ای رسول الله! وعده تو عملی نشد و کتاب از عترت جدا شد. به همین خاطر سخن صریح ابن حجر - صاحب کتاب صواعق المحرقة - و همچنین سخن صریح منّاوی در فیض القدر این است که می گویند: «حدیث ثقلین، برای ثابت کردن وجود مردی از آل محمد کفایت می کند که آمادگی این را دارد که ترجمه عملی قرآن و کنار قرآن باشد.» این یک نکته.

دکتر رزاق! نکته سوم اینکه فردی که حداقل سوره قدر را دنبال می کند (این مسئله را می فهمد). این سوره فرض می کند که حجتی برای خداوند و مردی وجود دارد که فرشتگان و روح، امر خداوند را در هر سال، بر او می فرستند؛ آجل‌ها و روزی‌ها و دیگر مسائل. اعتقادی که ما به آن اعتقاد داریم، کاملاً با سوره قدر هماهنگی دارد و با نص و متن قرآنی صریح مطابقت دارد. و با حدیث ثقلین مطابقت دارد. بلکه با سرآغاز حاکمیت خداوند در زمین و خلافت خداوند در این زمین، مطابقت دارد. در حالی که آنان فرض می کنند که شب قدر، پس از رحلت محمد (ص) جمود پیدا کرده است و تعطیل شده است. در حالی که سیاق و معنای لغوی - و فکر می کنم شما در زبان عربی، دکتر هستید - این گونه است که شما می دانید که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا» (قدر ۴) «در آن [شب] فرشتگان، با روح فرود آیند.» مسئله‌ای است که در این فرود آمدن، همیشگی وجود دارد. و ما اعتقاد داریم و اعتقاد ما کاملاً با این سوره مطابقت دارد که مردی از آل محمد وجود دارد که تا روز آخر، با مردم می ماند و فرشتگان بر او فرستاده می شوند؛ همان طور که بر جدش محمد (ص) فرستاده می شد.

همچنین می‌توانیم احادیث ۱۲ فرد را بیفزاییم. صحاح مسلمانان با ده‌ها روایت پُر است که رسول الله (ص) در آن ذکر کرده است: ۱۲ امام، ۱۲ خلیفه، ۱۲ امیر از قریش و مشخصاً از بنی‌هاشم وجود دارد. به همین خاطر این نص و متن قرآنی محکمی که اندکی قبل ارائه نمودم: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد۷) «و هر گروهی، هدایت‌گری دارد.» این متن در منابع اهل سنت به امیرالمومنین (ص) علی بن ابی‌طالب تفسیر شده است. همان‌طور که به مردی از بنی‌هاشم نیز تفسیر شده است. بنابراین در هر زمانی، در هر گروهی، مردی از بنی‌هاشم وجود دارد که هدایت‌گر الهی است که در جایگاه جدش رسول الله (ص) می‌باشد. همان‌طور که رسول الله امام می‌باشد، این مرد نیز امام است. بنابراین احادیث ۱۲ فرد نیز سودمند است. فردی که سخنان اهل سنت را دنبال می‌کند، ترجمه عملی و توضیح قطعی در بیان احادیث ۱۲ فرد نمی‌یابد که با حقایق قرآنی، مطابقت داشته باشد و با روایاتی که به شکل متواتر از محمد رسول الله (ص) نقل شده است، مطابقت داشته باشد. و همچنین با فطرت پاک و تشویق پیامبر و دستور ایشان به چنگ‌زدن، مطابقت داشته باشد. همان‌طور که ما بیان می‌کنیم و اعتقاد داریم که ۱۲ امام وجود دارد که آنان ترجمه این حقیقت روشن محمدی هستند.

بنابراین خلاصه بگوییم. البته دوست دارم این مسئله را اضافه کنم که برخی احادیث وجود دارند که از امام مهدی، به امام تعبیر نموده است؛ همان‌طور که در صحیح بخاری وجود دارد. «کیف بکم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم» «وقتی فرزند مریم، در میان شما فرود بیاید و امام شما از میان‌تان باشد، حال شما چگونه است؟» همه افرادی که به شرح این صحیح پرداختند، این متن را به مهدی آل محمد تفسیر کردند که عیسی فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌گذارد. او امامی از آل محمد است. و به شرق و غرب رفتند که چگونه امکان دارد که مردی از اولوالعزم که پیامبر و فرستاده است، پشت سر مردی نماز می‌گذارد که عقیده‌شان می‌گوید که او صرف یک مرد شایسته‌ای است؛ در حالی که فردی که پشت سرش پیامبر و فرستاده‌ای از اولوالعزم نماز می‌گذارد، قطعاً (او که) امام (است) از جهت جایگاهی والاتر است. به همین خاطر او فردی از

امتش است که مأموم اوست و به او اقتدا می‌کند. همان‌طور که متون بسیاری در اهل سنت وجود دارد که از مهدی، به خلیفه خداوند تعبیر کرده است.

بنابراین خلاصه: نزد ما قرآن و سنتی وجود دارد که تأکید می‌کند که خلافت خداوند در زمین، سنت الهی است و مسئله قطعی و روشن است. همچنین نزد ما قرآن و سنتی وجود دارد که بر ضرورت چنگ‌زدن به ۱۲ امام تأکید دارد که ایشان، عترت پیامبر (ص) هستند. و نه آنان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از آنان جدا می‌شوند. همچنین نزد ما سنت قطعی وجود دارد که تأکید می‌کند: این مردی که در آخرالزمان، وعده‌ی دولتش داده شده است، امامی از آل محمد می‌باشد. او مردی است که حتی پیامبران اولوالعزم، به او اقتدا می‌کنند. این دلایل می‌باشد. فکر می‌کنم نص و متن قرآنی، به علاوه حدیث متواتر، به علاوه سخنان اهل سنت که تأکید می‌کند که امام مهدی، امامی از آل محمد می‌باشد و نه او از قرآن جدا می‌شود و نه قرآن از او جدا می‌شود. و نشانه‌ها روشن است که ما در این روزها، در روزهای برپایی دولت او و اجرای امامتش به شکل عملی، در این زمین زندگی می‌کنیم.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

دکتر علاء! متشکرم. فقط نسبت به سخن دکتر، نکته‌ی روش‌گونه‌ای بیان می‌کنم. چه بسا روشی را روشن و بیان می‌کند که از آن دنباله‌روی می‌نماییم. و این همان روش صحیح است. دکتر می‌خواست امامتِ امام مهدی (ص) و وجود ایشان را از خلال مورد بحث قرار دادن این مسئله، از بخش دینی ثابت نماید. یعنی ثابت کردن حقیقتی دینی. ثابت کردن اینکه ضرورت دینی وجود دارد که می‌طلبد امام، در هر زمانی وجود داشته باشد. وقتی این مسئله در محدوده دینی ثابت شود - و این مسئله ثابت شده است - مسئله دیگر که از خلال آن می‌خواهند این حقیقت دینی را از بین ببرند - همان پناه بردن به مسائل متشابه تاریخ و سوءاستفاده از برخی از علوم بدعت‌گونه و نو، به عنوان مثال: از قبیل علم رجال و مسائل دیگر که به واسطه آن، نسبت به برخی از روایات تاریخی اعتراض می‌کنند؛ روایاتی که دلالت بر ولادت و وجود امام مهدی (ص) و گرفتن زمام امامت توسط ایشان می‌کند - همه این مسائل سالبه به انتفاع موضوع باقی می‌ماند.

به این خاطر که حقیقت دینی که قوی‌ترین حقایق است، به ضرورت وجود امام (ص) تصریح می‌کند. هر مسئله‌ای که با این حقیقت دینی مخالفت دارد، مانند کف (روی آب) می‌باشد که بیرون افتاده و از میان می‌رود. و آنچه به سود مردم است، باقی می‌ماند. و آنچه به مردم سود می‌دهد، همان وجود امام می‌باشد. همچنین مسئله دیگری که دکتر علاء به آن اشاره کرده است، این بود که زمین به‌طور کلی نباید از حجت خالی و تُهی باشد. با استفاده از حدیث ثقلین و جدایی نبودن بین عترت و قرآن، لازم است که به‌طور کلی زمین از حجت خالی و تُهی نباشد. این به چه معناست؟ به این معناست که امامت، همان‌طور که روایات دیگر تصریح کردند، باید در فرزندان و فرزندانِ فرزندان باشد. «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (آل عمران ۳۴) «فرزندانِ که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.»

در نتیجه می‌توانیم ضرورتاً به این مسئله برسیم که حجت همان امام محمد بن الحسن (ص) می‌باشد؛ از خلال شناخت امام اول، امیرالمومنین. سپس حسن. سپس حسین. سپس فرزندان امام حسین (ص). هر سخنی که برخلاف این مسئله گفته می‌شود، درحقیقت صرف تلاشی برای از بین بردن حقیقت دینی روشن و نورانی است. دکتر زکی! طبیعتاً برخی از خلال پناه به راه دیگری تلاش می‌کنند، تا نسبت به حقیقت وجود امام مهدی پوشش ایجاد کنند. ما می‌خواهیم اندیشه وجود امام مهدی (ص) را بزرگ بداریم و می‌خواهیم روشن‌گری دیگری اضافه کنیم. این مسئله که چرا امام مهدی (ص) غائب شد؟ حقیقت این غیبت چیست؟ این اندیشه‌ای که در اذهان بسیاری، ورود پیدا کرده است و در آغاز آن‌ها شیعه می‌باشند؛ به این خاطر که آنان قائل به غیبت هستند. دکتر زکی! حقیقت غیبت امام مهدی و دلایل این غیبت چیست؟

دکتر زکی صُبْحَاوِی:

یاالله. بسم الله الرحمن الرحيم. سلام به همه شما و حاضران. و به این مناسبت بزرگ، به همه شما تبریک عرض می‌کنیم؛ مناسبت منصوب کردن امام مهدی (ص) بر تخت امامت و بر تخت حاکمیت خداوند. دکتر رزاق! پیش از اینکه به این مسئله پاسخ بدهم، (می‌خواهم به این مسئله اشاره کنم.) شما در مورد موضوع امام مهدی و مظلومیت امام مهدی سخن می‌گویید. می‌بینید

که مردم در ۱۵ شعبان جشن می‌گیرند؛ به شکلی که می‌توانم بگویم: مبالغه در این مسئله است. ولی وقتی روز ۸ ماه ربیع‌الاول می‌آید (این‌گونه نمی‌باشد.) و شایسته است که بزرگ‌ترین روز باشد. چرا؟ روز منصوب‌کردن چه فردی است؟ روز حاکمیت خداوند است. روز منصوب‌کردن امام مهدی است. روز نشستن امام مهدی، بر تخت رهبری. برای این روز، اصلاً یادی نمی‌یابی. و فردی را نمی‌یابی که در آن، جشن بگیرد. اگر هم فردی باشد که جشن می‌گیرد، از باب إسقاط واجب می‌باشد. این درحقیقت، مظلومیّت بزرگی است. اما مسئله غیبت امام مهدی (ص)، همه ما می‌دانیم که کتابی است که به این موضوع اختصاص داده شده است. و با رویایی که صاحب کتاب، از امام مهدی (ص) دیده است. ایشان به او می‌فرماید: معنای غیبت را بیان کن؛ به این خاطر که بسیاری از مردم، شروع به اشکال بر غیبت نمودند. این کتاب همان کتاب «کمال الدین و اتمام النعمه» یا «تمام النعمه» شیخ صدوق می‌باشد. این مرد، آن را به واسطه‌ی رویایی نگاشته است که از امام مهدی (ص) دیده است. و ایشان، او را متوجّه این مسئله می‌کند که غیبت‌های پیامبران و فرستادگان را بیان نماید. بنابراین فرآیند غیبت، درحقیقت سنت الهی است. یعنی امام مهدی (س) در میان فرستادگان، نو و جدید نمی‌باشد. ایشان، حجتی از حجت‌های خداوند است و سنت‌هایی که نسبت به حجت‌های پیش از ایشان جریان یافت، نسبت به ایشان نیز جریان دارد.

اما پرسش و مسئله دلیل‌های غیبت یا اتفاق افتادن این غیبت (می‌توان گفت:) از اهل بیت (س) روایاتی ذکر شده است که «این جوان، از ترس کشته‌شدن غائب می‌شود.» اگر این مسئله در بازه زمانی خاصی باشد و وقتی ازین برود، شایسته است که امام (ص) ظهور کند. ولی وقتی این محدوده زمانی طولانی طول می‌کشد، ما باید توقّفی کنیم. چرا امام مهدی (ص) غائب شده است؟ شما می‌بینید که حدیثی از امام باقر (ع) می‌باشد و ایشان، مظلومیّت امام مهدی (ص) را بیان می‌کند. ایشان می‌فرماید: «الامر فی اصغرنا سناً و آخملنا ذکراً» «امر (امامت) در فردی است که از جهت سنی کوچک‌تر است و از جهت یاد، پنهان‌تر است.» یعنی پنهانی از یاد امام مهدی (ص) وجود دارد. از جمله دلایل بر پنهان‌بودن یاد امام مهدی (ص) این است که ایشان

در غیبت صغری، علاوه بر اینکه ۴ سفیر وجود دارند و محدوده زمانی که ۶۹ سال طول کشید، توقیعات (بسیاری) نهی یابید. یعنی شایسته است که وقتی امام مهدی غائب شد، مردم بیشتر به امام مهدی نیازمند باشند؛ به این خاطر که همان طور که می دانید، آنان همیشه در مورد مسئله «الحوادث الواقعة» «حادثه‌هایی که اتفاق می افتد.» سخن می گویند. بنابراین مادامی که برای انسان حرکتی باشد، در نتیجه حادثه‌هایی است که اتفاق می افتد. پس باید در مورد آن، حکمی از خداوند سبحان و متعال وجود داشته باشد. بنابراین جامعه در حال حرکت است و مصیبت‌ها فرود می آید. یعنی وقتی حکومت طاغوت باشد، تمامی اش مصیبت است. انسان برای اینکه خودش را در امان بدارد و به دینش چنگ بزند، به فردی نیازمند است که او را از این (مشکلات) رهایی ببخشد. توقیعاتی که از امام مهدی در خلال ۶۹ سال آمده است، چه مقداری است؟ از ۵۰ توقیع بالاتر نمی رود. چه بسا می گویند: بخشی از آن، از بین رفت. ولی حتی اگر از بین رفته باشد، این احادیث اهل بیت است که از بین رفتن، متوجه آن نیز شده است. و گرما و دفن شدن، متوجه آن شده است. ولی بسیاری از آن، رسیده است که کمک کار است. در حقیقت امام مهدی از روی گردانی امت و مردمش، مظلومیّت دیده است.

مسئله دیگری این است: که از سفیر دوم (س) درباره علت غیبت پرسیده شد. امام مهدی (س) چه پاسخی دادند؟ به این آیه کریمه استدلال نمود. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» (مائده ۱۰۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می کند، پرسید.» برای اینکه مقدار تلخی امام مهدی (ص) را تصور کنیم، می بینیم که ایشان با این آیه استدلال می نماید. یعنی مسئله در نهایت تلخی است. بلکه حدیثی که در حقیقت، دردآور هست را برای شما از زبان امام کاظم (س) وقتی در زندان بود، یادآوری می کنم. تا تصور کنیم این مسئله از زمان امام کاظم به این تلخی بود. پس تلخی آن در زمان امام مهدی (ص) چگونه می باشد؟ امام کاظم (س) می فرماید: «لقد غضب الله على الشيعة و خيرني نفسي او هم فوقيتهم والله بنفسي» «خداوند نسبت به شیعه، خشمگین شد و مرا بین خودم یا آنان مُخیر قرار داد. به خدا سوگند! آنان را به واسطه خودم،

در امان نگاه داشتیم.» چرا خداوند سبحان و متعال، نسبت به این امت خشمگین شده است؟ به این خاطر که آنان روی گردان شدند. و روی گردانی دردناکی می باشد. یعنی وقتی شما در دولت طاغوت، اجتهاد می کنی تا کار و عمل نمایی و (آن را) بسازی و....، در حالی که امر و مسئله برای امام (ص) توست و تو حوصله نداری و بطیئ و آهسته هستی، تو در این صورت یاری گر چه فردی هستی؟ تو در حقیقت یاری گر دولت طاغوت هستی. و یاری گر امام خودت نیستی؛ هر چند بگویی: او امام من است و «اللهم عَجِّل فرجه» «خدایا! در فَرَج او، شتاب کن.» ولی در عمل، چگونه هستی؟ در عمل، کاری نمی کنی که در فَرَج او شتاب پیش بیاید. همچنین چه بسا در حقیقت مهم باشد که به فاصله های تاریخی، در زندگی مردم اشاره کنم. سال ۳۵۶ دولت بنی عباس سقوط کرد. پیش از آن، ضعیف شد. ضعف بزرگی در آن به وجود آمد. بنابراین آیا مردم از ضعف دولت طاغوت استفاده نمودند و به امام مهدی پناه بردند؟ خیر. همین حالت نیز در حالتی که ما امروز در آن هستیم، می باشد. طاغوت سقوط کرد. آیا به امام مهدی (ص) پناه بردیم؟ خیر. پناه نبردیم. در حقیقت حالت، یکی است. چه تلخی و چه مظلومیتی، بزرگتر از مظلومیت امام مهدی (ص) می باشد؟

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

دکتر زکی! خداوند به شما پاداش خوبی دهد. مسئله غیبت امام مهدی (ص) - همان طور که از سخنی که دکتر زکی بیان کردند، استفاده می کنیم - این است که امام مهدی (ص) غائب شدند؛ به این خاطر که مردم، ایشان را غائب نمودند. در نتیجه ایشان «مُغِیَّب» است و غائب نمی باشد. در نتیجه ایشان «منتظر» است و نه «منتظر». طبیعتاً امام مهدی (ص) و هر امامی (این گونه هستند.) این سخنی است که همه شیعه، آن را بیان می کنند: امام، لطفی از جانب خداوند سبحان و متعال می باشد. خداوند سبحان و متعال، نسبت به بندگان لطف می کند. و از میان ایشان، امامی قرار می دهد که دستانشان را می گیرد. بدون این امام، به طور کلی امکان پذیر نیست که به خداوند سبحان و متعال برسند. این حقیقت دینی است. این حقیقتی است که لازم است از خورشید، روشن تر باشد. فردی که این حقیقت را نمی شناسد، باید به خودش بازگردد.

آیا او معنای وجود خلفای خداوند سبحان و متعال، در زمین را می‌فهمد؟ آیا او معنای و حقیقت تشییع را می‌داند؟ در نتیجه امام باید بین مردم وجود داشته باشد. وظیفه امام این است. وظیفه ایشان، این است که آنان را رهبری کند؛ نه اینکه از میان ایشان غائب شود. چرا از میان ایشان، غائب می‌شود؟ قطعاً باید آنان، علت غائب شدن ایشان باشند. طبیعتاً دکتر زکی، به این مسئله اشاره کرده است که نظریاتی وجود دارد که تلاش می‌کند، از این طرح و نظریه دور شود و می‌گوید: بله. ایشان غائب شده است؛ به این خاطر که فردی وجود دارد که ایشان را ترسانده است. فردی وجود دارد که ایشان را به کشتن، تهدید کرده است و مسائل دیگر. و همان طور که دکتر زکی بیان کردند، اگر این مسئله در زمان و بُرهه‌ای مشخص وجود داشت، الان هیچ وجودی ندارد. الان ماشاءالله افرادی که می‌گویند: امام مهدی، امام آن‌هاست، میلیون‌ها نفر هستند. حتی دولت‌ها و لشکریان و مسائل دیگری دارند. در نتیجه همان طور که آنان می‌پندارند، اگر این علت، علت در بُرهه‌ای مشخص از زمان بوده است، الان هیچ وجودی ندارد.

دکتر علاء سالم:

دکتر رزاق! اگر به من اجازه دهید، (مسئله‌ای عرض کنم). برخی مسئله‌ای می‌افزایند. وقتی از برخی در مورد علت غیبت امام و علت طول غیبت امام پرسیده شود، می‌گویند: این مسئله‌ای است که به خداوند سبحان و متعال بازمی‌گردد. او آگاه‌تر است. انگار او این‌گونه فهمیده است.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

می‌گویند: قَدَر و خواست خداوند است.

دکتر علاء سالم:

(می‌گویند:) قَدَر و خواست خداوند است. انگار می‌خواهد، خودش را از دایره مسئولیت بیرون بیاورد و اَتِّهَام را (به‌گردن) دیگری بیندازد؛ هر چند در محدوده خداوند و محدوده آل محمد باشد.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بله. اگر بگوییم: مسئله این است که امامت لطف است، در این طرح و نظریه، این مسئله را از بین بردند که مسئله به اراده خداوند بازمی‌گردد. اراده خداوند این است که امام کجا باشد؟ بین مردم باشد. این، همان اراده خداوند است. اراده مخالفی نیست که امام آنان، از بین ایشان غائب شود. طبیعتاً حتی در روایات آمده است: «إِذَا كَرِهَ اللَّهُ لَنَا الْمَقَامَ بَيْنَ قَوْمٍ نَزَعْنَا مِنْ بَيْنِ أَعْظَمِهِمْ» «وقتی خداوند، بودن ما بین گروهی را ناپسند بداند، ما را از بین ایشان می‌برد.» روایات بسیاری که همه آنها، به این معنا و حقیقتی اشاره دارد که باید شیعه باید به آن، توجه کند؛ به این خاطر که نیمی از راه حل است. وقتی متوجه شوند که خودشان هستند که باعث غیبت امام (ص) شدند، بر آنان است که خودشان، فضا را برای حضور ایشان آماده سازند. این ما را به مسئله دیگری ارتباط می‌دهد. ان شاءالله پس از اجازه برادران، به آن پاسخ می‌دهیم. آن، مسئله انتظار می‌باشد و اینکه حقیقتِ انتظار چیست؟ آیا ما منتظر امام هستیم و به دست ما چیزی نمی‌باشد که آن را انجام دهیم. یا اینکه انتظار، اصول و مسائل مشخصی را از ما می‌طلبد؟ طبیعتاً درمورد انتظار (باید بگوییم): همه در مورد فهم آن -چه شیعه و چه سنی- بسیار بد، اشتباه کردند. تقریباً چه در محدوده شیعی و چه در محدوده سنی، به همین نتیجه رسیدند. می‌گویند: آموزه‌های دین اسلامی، به ما دستور عمل کردن می‌دهد. درحالی که انتظار -براساس فهم آنان- به چه معناست؟ به این معناست که عمل و کار را رها کنیم و بخوابیم و دست روی دست بگذاریم تا اینکه امام مهدی (ص) بیاید و نتیجه‌ای را که می‌خواهد، عملی سازد. همان منتشرشدن اسلام، در جهان و گسترش چیرگی آن، بر همه جهان. می‌گویند: این مسائل، برخلاف آموزه‌های اسلام است. آموزه‌های اسلام، به ما دستور عمل و کارکردن را می‌دهد. به همین خاطر اهل سنت آن را خلاصه کردند و بیشتر از شیعه، صراحت ورزیدند. و می‌گویند: نتیجه‌ای که باید به آن برسیم، این است که از شخصیت امام مهدی (ص) کم کنیم و به او، این‌گونه نگاه کنیم که شخصیت عادی است که در آینده می‌آید. و به‌طور کلی آمدن او، هیچ ارتباطی با ما ندارد. هر زمانی بخواهد بیاید، می‌آید. درنتیجه برماست که فقط به عمل و کار خودمان، متوجه باشیم. و حتی در حاشیه نیز به این مسئله پردازیم که لازم است، امامی

بین ما باشد و مسائل این چنینی. هر وقت امام بیاید، خوش آمد. وقتی نیامد، ما در راه خودمان هستیم. طبیعتاً این نتیجه‌ای است که شیعه بدان رسیده است و اشتباه است.

شیعه انتظار را به دو انتظار سَلبی و اِیجابی تقسیم نمودند. همه شما، این تقسیمات مشهور آنان را می‌دانید. طبیعتاً آنان چرا به تقسیمی مانند این، روی آوردند. به این خاطر که به انتظار، مانند اهل سنت نگاه می‌کنند. اینکه انتظار، همان سستی و انجام‌ندادن کار و مسائل دیگر است. بنابراین در نتیجه باید فهم جدیدی، نسبت به مسئله انتظار بیان کنیم. آن چیست؟ همان انتظار اِیجابی. انتظار اِیجابی چیست؟ وارد مسائل سیاسی و اجتماعی شویم. فتوا دهیم. حتی در محدوده فتوادادن، نسبت به هر مسئله‌ای فتوا دهیم که با زندگی ما ارتباط دارد. از خلال ابزار اجتهاد، فتوا می‌دهیم. و در نتیجه ما به حدّی می‌رسیم که نیازی به امام مهدی (ص) نباشد. همه نیازها را پُر نمودیم. هر زمانی ایشان تشریف آورد، خوش آمد. این مسئله‌ای است که دکتر علاء به آن اشاره کرد و در نتیجه گام‌هایی است که از حق دور شدند و به آن رسیدند. و در نتیجه گفتند: همه‌ی مسئله به دست خداوند می‌باشد و قَدَر و خواست الهی است. نه به دست ما و نه به دست امام است. فقط به دست خداوند سبحان و متعال می‌باشد. خوب. در حقیقت، انتظار این‌گونه نباشد. خداوند سبحان و متعال، وقتی از خلال آموزه‌ها به ما دستور داده است، تا منتظر امام باشیم و به ما، دستور به عمل و کار داده است، امکان‌پذیر نیست که خداوند سبحان و متعال متناقض باشد. و امکان‌پذیر نیست که قانون‌گذار در تناقض وارد شود. فقط بر ماست تا جمع شویم و اراده خداوند سبحان و متعال را بدانیم.... همچنین از ما می‌خواهد تا همیشه در جلوی چشمان خود، این مسئله را بگذاریم که عمل و کار ما اصلاً نتیجه نمی‌دهد؛ مگر اینکه امام (س) حاضر باشد. در نتیجه کار و عمل اولیه در مورد ما، بلکه هدف از همه کارهایی که با شرع ارتباط دارد، چه عملی می‌باشد؟ اینکه ما را تا محدوده‌ای بالا ببرد که امام خودمان را بپذیریم و از ایشان روی‌گردان نباشیم. در نتیجه امام ما، بین ماست و ما عمل و کار می‌کنیم. مفهوم انتظار به سادگی، این است که مردم، نیاز به امام را احساس نمایند. این امامی که در نتیجه روی‌گردانی آن‌ها از امام، ایشان از آنان روی‌گردان

شده است. و روی گردانی از آنان، به منزله عقوبتِ اصلاحی برای این مردم می‌باشد. و شما می‌بینید: بیشتر از ۱۲۰۰ سال، در حُفره و سوراخ تاریکی وارد شده‌اند یا مقداری که به این عدد، نزدیک است. اختلافات در فتواها، در اجتهادات، در تفسیرها، در هر مسئله‌ای اختلافاتی است؛ حتی اختلاف به این رسیده است که برخی، شروع به آب‌دهان انداختن در صورت برخی می‌کنند و برخی از آنان، برخی دیگر را تکفیر می‌کنند و برخی از آنان، برخی دیگر را می‌کشند. این نتیجه‌ای است که فکر می‌کنم، همه آن را مشاهده می‌کنند. و فکر نکنم نیازمند ارائه برهان‌ها و مسائل این چنینی باشد.

بنابراین خلاصه: مسئله انتظار این است که عمل و کار کنیم. انتظار، همان عمل و کار کردن است. اینکه برای آمادگی شرایط، کار کنیم تا امام ما، بین ما باشد. یعنی به عبارت دیگر، برای اصلاح خودمان عمل کنیم. به اشتباه خودمان متوجه شویم. اولین مسئله‌ای که باید بدانیم، این است که به این خاطر غائب است که ما ایشان را، به خاطر وضعیت ایمانی پست‌مان غائب نمودیم. برماست که ایمان خود را بالا ببریم تا امام‌مان را به صورت عملی بطلبیم و ایشان بین ما باشد.

شیخ احمد! سخن را به سوی پرسش می‌بریم. چه بسا با مسائل پیشین ارتباط داشته باشد. به این خاطر که اگر بخواهیم خودمان را آماده کنیم، باید آماده باشیم تا امام ما بین ما باشد. وقتی امام حاضر شود، او را چگونه بشناسیم؟ پرسش این است: برخی، راه‌هایی را برای شناخت امام مهدی (ع) اختراع نمودند؛ از جمله اینکه زمین، غائب ایشان را در خود فرومی‌برد. و اینکه سایه‌ای ندارد. و اینکه گام‌هایش، روی خاک نرم تأثیری ندارد؛ درحالی که روی سنگ تأثیرگذار است. یعنی وقتی در خیابان راه می‌رود، کل خیابان تخریب می‌شود. و اینکه ایشان معجزه‌هایی می‌آورد که مردم را نسبت به ایمان به ایشان مجبور می‌کند. نظر شما در مورد همه این‌ها چیست؟

شیخ احمد حلی:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. اللهم صل على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً. در آغاز، دکتر عبدالرزاق! از شما متشکریم. و از همه برادران حاضر، نسبت به آمدن ایشان، به این نشست مبارک متشکریم. سخن درباره مسئله شناخت امام مهدی (س) یا شناخت امامان می‌باشد؛ به این خاطر که امام مهدی، جزئی از وجود امامان یا موجود الهی امامان می‌باشد. برخی از روایات آمده است که درباره این است که امام مهدی، چگونه شناخته می‌شود یا امام چگونه شناخته می‌شود؟ طبیعتاً پرسش عادی است که فردی بر امام وارد می‌شد و به ایشان عرض می‌کرد: امام چگونه شناخته می‌شود؟ مثلاً همان‌طور که بین ما مشهور است و چون ما در دعوت هستیم، این‌گونه می‌فرمود: با سه ویژگی شناخته می‌شود که در هیچ فردی نمی‌باشد. برخی از روایات وجود دارد که در این مسئله آمده است.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

طبیعتاً حتی در محدوده تشیع، معروف است که روایاتی آمده است که امام، با نص و علم و با وصیت شناخته می‌شود؛ حتی در محدوده اصولی‌ها.

شیخ احمد حلی:

ولی روایاتی که به ۳ یا ۵ مسئله اشاره دارد، رها شدند و برخی از افراد متخصص، به این مسئله چنگ زدند که مسئله بدنی و جسدی وجود دارد. آن را مسئله بدنی در ظاهر می‌نامیم. مثلاً روایتی که از امام صادق (س) آمده است. ما اینجا می‌توانیم، دو قرائت داشته باشیم: قرائت سندی و قرائت دلالتی. قرائت دلالتی روشن است که امام با این ویژگی‌های ۱۰ گانه شناخته می‌شود. قرائت سندی، مسئله‌ای است که به آن چنگ زده می‌شود یا این مسئله بیان می‌شود که مهم‌ترین مسئله، نزد متخصص سند می‌باشد. وقتی برای فردی وصیت را می‌خوانی، می‌گویی: سندش کجاست؟ حتی فرد عوامی که الان وجود دارند. الان از جمله مسائل عجیب می‌باشد. وقتی در تلفن یا در خیابان با او سخن می‌گویی، می‌گویی: سندش صحیح است؟ تو به او

می‌گویی، چه سودی دارد اگر سندش صحیح یا غیر صحیح باشد؟ با صراحت (بیان می‌کنم که) سخن بنده، در درجه اول متوجه متخصصین می‌باشد. این روایاتی که در مسئله اینکه «امام چگونه شناخته می‌شود؟» به آن‌ها چنگ زدید: با سایه نداشتن شناخته می‌شود یا زمین، غائط ایشان را می‌گیرد یا بر ابر می‌آید یا این چنین و این چنین، بروید و سند افرادی را که در آن وارد شدند، بخوانید. ولی به سرعت (این مسئله بیان می‌شود) تا در شنیدن آن، خستگی پیش نیاید.

شیخ صدوق می‌گوید: احمد بن محمد برای ما حدیث نمود و گفت: احمد بن یحیی بن زکریا قَطَّان برای ما حدیث نمود و بکر بن عبدالله بن حبیب برای ما حدیث نمود. تمیم بن بهلول برای ما حدیث نمود. گفت: معاویه از سلیمان برای ما حدیث نمود. از امام صادق (س). این نام‌هایی است که در این روایت آمده است. اجازه دهید، بحث و قرائت اول را بخوانیم. تا متخصصین بدانند که آیا می‌توان به این روایت، چنگ زد یا نمی‌توان به آن چنگ زد؟ آنان همیشه می‌گویند: روایات شما، ضعیف است یا در آن، افراد مجهول وجود دارند. طبیعتاً انسان‌هایی هستند که بین این موارد، تفاوت قائل نمی‌شوند. یعنی برخی از افراد می‌گویند: (راویان) روایت وصیت، فاسق هستند. به آنان گفته می‌شود: چگونه؟ می‌گویند: مجهول هستند. یعنی هر مجهولی، فاسق است؟ چه فردی گفته است که هر مجهولی، فاسق است؟ واقعاً و به صراحت، این جزو عجائب است. بنده می‌گویم: مجهول، فردی است که حالتش در کتاب‌های رجال ثابت نشده است. این مجهول است. به معنای مردی نیست که اصلاً وجود نداشته باشد. ولی چگونه در روایتی آمده است و در محضر امام وارد شده است و از ایشان می‌شنوند و معروف است؟ در هر حال. آنچه در این روایت آمده است را می‌خوانیم. سید خوئی که صاحب تحقیق و مردی است که صاحب بزرگ‌ترین مُعْجَم رجالی است، این‌گونه می‌گوید: «احمد بن یحیی بن زکریا قَطَّان: علمای رجال، برایش ترجمه و یادی بیان نکردند؛ چه برسد به اینکه او را توثیق کرده باشند.» می‌گوید که اصلاً برای این مرد، یادی نشده است. این روایتی است که افرادی به آن چنگ می‌زنند که امام با سایه‌اش شناخته می‌شود و زمین، غائط او را فرو می‌برد.. و مسائلی از این دست.

فرد دوم بکر بن عبدالله: نجاشی می‌گوید: «احادیث او، پاک نمی‌باشد.» نجاشی این سخن را می‌گوید؛ علاوه بر اینکه او، پدر بزرگ کتاب‌های رجال است. «پاک نمی‌باشد. و سالم بودن او، ناشناخته است.» این وضعیت این مردی است که در سند آمده است.

تمیم بن بهلول: همچنین سید خوئی در جلد ۴ صفحه ۲۸۴ ترجمه ۱۹۲۵ در مورد او می‌گوید. به صراحت، بنده می‌خوانم تا متخصصین بیان نکنند که شما، برای آنان ترجمه‌ای ذکر نمی‌کنید و الا مسئله‌ی ترجمه و عدد اهمیتی ندارد. مسئله‌ای که مهم است، این است که چه مطلبی می‌خواهیم، بیان کنیم؟ او می‌گوید: «برایش ترجمه و یادی بیان نکردند؛ چه برسد به اینکه او را توثیق کرده باشند.» این مطلب را نیز سید خوئی می‌گوید. این مسئله، از جهت سند بود.

مسئله دیگر که باید به آن اشاره کنیم، این است که متخصصین می‌گویند: چنگ‌زدن به عقیده‌ای که داریم، باید روایتش صحیح‌السند یا قطعی‌الصدور یا قطعی‌الدلالة باشد. الان به صراحت اگر این روایات را در میزان علم رجال قرار دهیم، اصلاً نتیجه‌ای از آن به دست نمی‌آید. البته بنابر نظر سید خوئی و به‌طور کلی، بزرگان فقهاء. مشکل ما این است که عمل، در یک سمت و سو است و آنچه صحیح است، مسئله دیگری است. مطالبی که در کتاب‌هاست، در یک سمت و سو است و عمل در خیابان و اخبار، مسئله‌ای دیگر است. مطالبی که در کتاب‌ها وجود دارد، نتیجه‌اش این شد که برای ما مسئله‌ای را ثابت نمی‌کند. این روش تحقیق و روش کتاب‌هاست. در هر حال.

روایت دومی که در مورد امام مهدی (س) آمده است، این روایت است. یک روایت در مورد امامت، به شکل کلی بود و این روایت دومی است. از امام باقر (س) پرسیده شد: ایشان فرمود: «رسول الله با چند مسئله شناخته می‌شد که در فردی بجز او نبود.» حتی درباره امام مهدی پرسیده شده است. فرمود: «در هر راهی می‌رفت، حتی پس از دو روز، بوی ایشان موجود بود. یا مثلاً گامش در سنگ تأثیر می‌گذاشت. به ایشان، فقط به شکل خاصی سلام داده می‌شد. و فیئ (سایه) نداشت.» نمی‌فرماید: ظِلّ (سایه) نداشت. طبیعتاً روایاتی درباره مسئله فیئ و ظِلّ وجود دارد. همچنین این روایت را از جهت دلالتی، مورد بحث قرار می‌دهیم. به سند روایت می‌رویم. در

سند روایت، یک مرد معروف و بیچاره است. همان سهل بن زیاد که درباره او، مذمت عجیبی از قبیله‌های پیشین و فعلی‌ها آمده است. شیخ طوسی و شیخ نجاشی، او را تضعیف کرده است. می‌گوید: «سهل بن زیاد، ابو سعید عالی رازی، در حدیث، ضعیف بوده است و مورد اعتماد نمی‌باشد.» یعنی مردی است که اصلاً مورد اعتماد نمی‌باشد. نمی‌تواند روایتی نقل کند. امام این چنین و این چنین شناخته می‌شود. همه این مسائل، نزد آنان مورد پذیرش نمی‌باشد. یعنی نزد متخصصین. پس فردی که بالای منبر می‌رود یا در شبکه‌ها سخن می‌گوید، به چه مسئله‌ای چنگ می‌زند؟ به چه چیزی چنگ می‌زند؟ این روایات شماس است. و این مرد، سهل بن زیاد است که سید خوئی و دیگران و همچنین شیخ نجاشی، درباره او چه سخنی می‌گویند؟ خوب. و شیخ طوسی در فهرست نیز، او را تضعیف کرده است. همین سهل بن زیاد را (تضعیف کرده است). طبیعتاً به مناسبت (باید بگوییم:) سهل بن زیاد اصلاً از دایره تضعیف بیرون نمی‌رود؛ با اینکه او ۱۱۰۰ روایت نقل می‌کند. ۱۱۰۰ روایت، نقل می‌کند و شیخ کلینی به او در نقل کردن روایات، به‌طور کلی اعتماد می‌نماید. ولی با این حال، این فرد بیچاره، جزو افرادی است که قبیله‌ها نیز او را از قم راندند و روایاتش را نپذیرفتند. سید خوئی در سند روایت یا در تضعیف این افراد بحث می‌کند و می‌گوید: «به یقین نسبت به ضعف او رسیدم.» سید خوئی درباره صاحب این روایت که سهل بن زیاد باشد، می‌گوید: «به یقین نسبت به ضعف او رسیدم و اینکه وثاقت و مورد اعتماد بودنش، ثابت نشده است.» متن سخن ایشان است. «و سهل در آن می‌باشد و سهل، قطعاً ضعیف است و مورد اعتماد بودنش ثابت نشده است.»

شما می‌گویید: این فرد، قطعاً ضعیف است و مورد اعتماد بودنش ثابت نشده است. بنده که به این مسئله چنگ نمی‌زنم. بنده سخن می‌گویم و مقداری از مسائلی را نقل می‌کنم که برخلاف مطالب موجود است. این فردی که بالای منبر سخن می‌گوید: «این روایاتی است که امام، به واسطه آن شناخته می‌شود.» این مسائل را از کجا آوردید؟ اگر شما این روایت را از جهت قرائت سندی و مثلاً قرائت دلالتی مورد بحث قرار دهید، می‌بینید که قرائت سندی اش صحیح نیست. بعداً وارد قرائت دلالتی بشوید.

فرد دومی که در روایت دوم آمده است، محمد بن ولید شباب صیرفی است. می‌گوید: «پیشینیان برایش، ضعف و توثیقی را ذکر نکردند؛ همان‌طور که ابن داود و علامه حلی (این مسئله را) ذکر نمودند.»

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

الان وارد دلالت شویم. الان (بحث) سند طولانی شد.

شیخ احمد حلی:

برادران! اما بحث دلالت. طبیعتاً اشخاصی هستند که بیشتر آنان مورد اعتماد نیستند. اصلاً برای هیچ‌یک از آنها، توثیقی ذکر نشده است. یعنی از حالشان، چیزی نمی‌دانند. مسئله دلالت روایات (را بیان می‌کنم). تقریباً ۶ نکته برای دلالت روایت است. آشکارترین مسئله‌ای که از جهت علمی آمده است، مسئله‌ای است که سید احمد الحسن (س) در عقاید اسلام و درباره مسئله سایه ذکر می‌کند. سید (س) این مسائل را مطرح می‌کند و می‌فرماید: آیا سایه‌نداشتن در امام، به شکل همیشگی است یا در لحظات و اوقات مشخصی است؟ اگر به صورت همیشگی است، می‌گوییم: چرا شیعه در امامت ایستادند و توقّف کردند؟ نزد بنده روایت بسیار طولانی وجود دارد که ثابت می‌کند، نزدیک‌ترین افراد به امام صادق یا باقر یا کاظم، امام را رها نمودند. بلکه به صراحت، خدمت ایشان می‌رفتند و مسخره می‌نمودند و می‌رفتند؛ به این خاطر که ایشان، مسئله‌ای را که آنان می‌خواهند، برایشان نیاورد. بنابراین اگر امام سایه نداشته باشد، از آغاز به امام می‌گویند: مولای ما! بیرون از اتاق تشریف بیاورید تا ببینیم که خورشید بر شما بتابد. ببینیم سایه دارید یا ندارید؟ این مسئله‌ای را که در روایات آمده است، ببینید. آیا امام، امامت خود را با این مسائل، ثابت می‌کرد یا ثابت نمی‌کرد؟ مشکل این است که واقفیه و بطائنی و گروه آنان و بزرگان یاران امام، وارد می‌شدند و می‌پرسیدند و می‌گفتند: سریع پاسخ بده. نمی‌گفتند: مولای ما! وارد خیابان شوید تا سایه شما را ببینیم. و ببینیم که در آسمان پرواز می‌کنید... اصلاً

این کار را انجام نمی‌دادند. یعنی به‌صراحت، بنده تعجب می‌کنم و از متخصصین در عجبم که این ویژگی‌ها را ذکر می‌کنند و پشت سر مردم، می‌خندند.

بنابراین ویژگی سایه‌نداشتن، آیا همیشگی است. اگر همیشگی است، چرا امامان را رها کردند؟ چرا امامان، کشته شدند؟ چرا با آسبان، لگدمال شدند؟ همان‌طور که با حسین (س) انجام دادند. یعنی اگر مسئله، سایه‌نداشتن باشد. مسئله دیگر اینکه آیا خورشید می‌سوزاند یا نه؟ سوزاند؟ اگر این مرد، لباس‌هایی بپوشد آیا خورشید به او می‌رسد؟ پس اگر سایه نداشته باشد، فایده‌ی لباس‌هایش چیست؟ قطعاً خورشید به او می‌رسد. مسئله مهم دیگر، این است که قانون طبیعت در اینجا از بین می‌رود یا از بین نمی‌رود؟ ما در زمین، محکوم به قانون طبیعت هستیم. حتی وقتی معصومین (س) معجزه‌ها را انجام می‌دهند، فقط برای ثابت‌کردن مسئله‌ای است. معجزه در یک لحظه است. ما از شما معجزه شقّ القمر می‌خواهیم و شقّ القمر در لحظاتی به‌وجود آمد و کار به‌پایان رسید. نه اینکه هر روز، شقّ القمر پیش بیاید یا اینکه هر روز امام پرواز کند یا امام (س) باید فلان کار را انجام دهد. خیر. این‌گونه نیست. امام بشری است. و همگی امامان و پیامبران، بشر هستند. بنده می‌گویم: معجزه در یک لحظه است. اگر فیئ(سایه)نداشتن یا ظِلّ(سایه)نداشتنِ امام، همیشگی باشد، از بین بردن (قانون) طبیعت است و هیچ کسی قائل به آن نمی‌باشد.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بنابراین مسئله، بحث معجزه است. و بحث درباره‌ی مورد بحث قراردادین معجزه صورت می‌پذیرد.

شیخ احمد حلی:

دکتر! با این حال، ولی بنده می‌گویم: آیا معجزه‌ای، به‌شکل همیشگی است؟ این‌گونه اتفاق نمی‌افتد. حتی شیخ مجلسی، وقتی به این روایات می‌رسد، می‌گوید: «اگر این مسئله به‌شکل همیشگی باشد، ما راه‌حلی برایش نداریم.» سایه‌نداشتنِ امام، به‌شکل همیشگی باشد؟ ما فهم

صحیح آن را نمی‌دانیم. اما اگر در لحظات مشخص باشد یا یک فردی آن را دیده باشد، اشکالی ندارد. روزی و در لحظه‌ای امام را دیده است که سایه نداشته است. و می‌آید و می‌گوید که امام را بدون سایه دیده است. اما اگر به شکل همیشگی باشد و به شکل لحظه‌ای نباشد و این مسئله را سندی بدانند که امام اصلاً سایه ندارد و مسئله را مورد بحث قرار ندهند یا اینکه امام پرواز می‌کند یا او را نزد درندگان می‌اندازیم، امامان این‌گونه شناخته نمی‌شوند. امام با انداخته شدن نزد درندگان شناخته نشد یا اینکه همان‌طور که شخصی از روی مسخره کردن می‌گوید: امام مهدی را از بالا، به پایین می‌اندازیم. مدتی پیش، این سخن را بیان کرد. این تصریح، روشن است. او را از بالای ساختمان یا خانه می‌اندازیم. نمی‌دانم این نظر ساده را چگونه بیان می‌کنند؟ یعنی به صرف این مسئله و انداختن امام از بالای بلندی، امام را می‌شناسیم؟ یا اینکه او را درون قفس درندگان می‌اندازیم تا بخورند یا نخورند؟ خوب. اسبان، بدن شریف امام حسین (س) را لگدمال کردند. و اسبان، حیوانات اهلی هستند. با این حال، بر بدن شریف ایشان تاختند و آن را از بین بردند و هیچ چیزی باقی نماند. خوب. حتی برخی از حیوانات وحشی، از آن خوردند؛ همان‌طور که در دعاها نقل شده است. در هر حال.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

اگر بتوانید، (بحث را) در دو دقیقه خلاصه کنید.

شیخ احمد حلی:

ان شاء الله. بنده با این روایات (بحث را) به پایان می‌رسانم؛ به این خاطر که به صراحت، روایات بسیار هستند. ولی روایتی را بیان می‌کنیم که درباره این مسئله است که امام را چگونه بشناسیم؟ این روایت، در کتاب گشتی آمده است. حدیث ۵۰۲. شیخ کشی، روایاتی را با سند مشخص و معروفی نقل می‌کند. می‌گوید: وقتی شیعه در امام موسی بن جعفر (س) اختلاف نمودند. همه اصحاب صادق، اختلاف پیدا کردند. ابوبصیر و زراره و مفضل، هشام بن سالم. همگی اختلاف پیدا کردند که امام کیست؟ اگر امام صادق، امام را مشخص می‌کرد، امام

کشته می‌شد و دوانیقی دستور به کشتن هر فردی می‌داد که ادعای امامت می‌کرد. مصلحت و مفسده چیست؟ چه مسئله‌ای باید پیشی بگیرد؟ قطعاً امام کاظم سخن نمی‌گفت و در خانه خودش نشسته بود. برادرش، عبدالله افطح که معروف است، در خانه نشسته بود. و این راویان بزرگ، بر او وارد شدند. نزد عبدالله افطح وارد شدند. اگر امام کاظم سایه نداشت و... چرا نزد ایشان نرفتند؟ چرا نزد عبدالله افطح آمدند؟ می‌گویند: برخی از پرسش‌ها را از او پرسیدیم. می‌گویند: تعجب کردیم. پرسش‌های بسیار ساده‌ای، درباره زکات بود. او پاسخ ما را نداد. می‌گویند: گفتیم: این سخنی را که بیان می‌کنی، مُرجئه نیز نمی‌گویند. تو چگونه این چه سخن را بیان می‌کنی؟ در حالی که تو امام منصوب شده هستی. بنده تعجب می‌کنم که به‌صراحت، آنان چگونه نجات یافتند؟ ... بنده از شیعه و متخصصین می‌پرسم: آیا شما برتر هستید یا این افراد پیشین، برتر هستند؟ یعنی شما از زراره و ابوبصیر و مُفضَّل برتر هستید؟ فردی که ۱۰۰۱۵ روایت، نقل کرده است. یا تو انسانی هستی که یک روایت را نیز دربرنداری؟ آنان ده‌ها هزار روایت نقل کردند. ولی امام را با یک مسئله شناختند. در هر حال، هشام می‌گوید: از او پرسیدیم. ولی او را نشناختیم. از خانه بیرون رفتیم و گریان شدیم. کجا برویم؟ نزد مُرجئه برویم یا خوارج؟ در هر حال. مسئله‌ای پیش آمد. شخصی آمد و آنان را نزد امام کاظم (س) برد. اولین پرسشی که از ایشان پرسیدند، برخی از پرسش‌های فقهی بود و پرسش‌های عقایدی پرسیدند و ایشان پاسخ داد. طبیعتاً نگفتند: مولای ما! بیرون برو تا شما را در خورشید ببینیم. مسئله چیست؟ ایشان پرواز می‌کند؟ پرواز نمی‌کند؟ خیر (این کار را انجام ندادند). از ایشان پرسیدند. وقتی پرسیدند، عرض نمودند: شما امام هستید؟ ... هشام بن سالم نگفت: ایشان امام است. هشام با (امام) صادق، سالیانی همراهی داشت. گفتند: شما امام هستید؟ ایشان فرمود: مسئله‌ای نمی‌گویم. تا اینکه این حالت به هشام رسید. او گفت: مقداری از ترس وارد من شد که فقط خداوند می‌دانست. و برخی از پرسش‌ها را به من پاسخ داد. تا اینکه عرض کرد: مولای من! به شیعه خبر بدهم؟ ایشان فرمود: به هیچ فردی نگو. بنده از چه مسئله‌ای تعجب می‌کنم؟ روایت بسیار طولانی است. تعجبم این‌جاست. دقت کنید. از نزد ایشان بیرون رفتیم. چه کسی می‌گوید؟

هشام بن سالم. طبیعتاً گروهی از آنان، در خیابان ایستاده بودند و نمی‌شناختند. می‌گوید: به ابوجعفر خبر دادم. یعنی همان مومن طاق، احول... چه مسئله‌ای یافتی؟ عرض کردم: هدایت. داستان را برایش تعریف کردم. اینکه بر امام حق وارد شدم و او را دیدم و از او پرسیدم و به من پاسخ داد. سپس با مفضل بن عمر دیدار کردم. چه کسی می‌گوید؟ هشام بن سالم. مفضل بن عمر که در پی از درب‌های (امام) صادق بود. و با ابوبصیر دیدار کردم. آنان خدمت (امام) کاظم وارد شدند. یعنی همه این‌ها علم و آگاهی نداشتند؟ نمی‌دانستند که امام، چگونه شناخته می‌شود؟ سخن او را شنیدند و از او پرسیدند. از او پرسیدند. سپس نسبت به ایشان یقین نمودند. یعنی می‌رفتند و می‌پرسیدند و برخی در خیابان بودند. سرگردان بودند که کجا بروند؟ امام را نمی‌شناختند. امام غائب و پنهان بود. پس سزاوارتر است که به این چنین روشی چنگ بزنیم. اینکه از امام (س) پرسیم. احسنت.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

شیخ احمد! خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. درحقیقت، مانند این روایاتی که برخی از معاصرین، آن را نقل می‌کنند که امام از خلال اینکه سایه ندارد، شناخته می‌شود و مسئله غائب، این مسئله دور از ذهنی است. یعنی چگونه غائب را ثابت می‌کنند؟ وصیت و علم را رها می‌کنند و می‌روند و از مسئله غائب، دنباله‌روی می‌کنند. درحقیقت، همه پیشینیان، این مسئله را مطرح نکردند. و اصلاً این مسئله، صلاحیت این را ندارد که عقیده‌ای را استوار نماید... نه از جهت دلالت آن و نه از جهت صحیح بودن آن. همه آن، روایات ضعیفی است. و برخی از روایاتش، روایات غلات می‌باشد. مسئله‌ای که پیشینیان نسبت به آن، اتفاق نظر دارند و بسیاری از علما یا فقهای که معروف هستند، این است که امام با نص یا وصیت شناخته می‌شود. این معروف است و اصلاً این شعار شیعه است. همچنین باید مسئله بسیار مهمی را فراموش نکنیم. اینکه ما در صدد سخن درباره قانون هستیم. قانونی که بر همگی منطبق می‌شود. و هیچ حجتی از آن استثناء نمی‌شود. در نتیجه وقتی عقیده‌ای بنا می‌کنید، قطعاً سلاح و ابزاری به دست چه کسی می‌دهید؟ به دشمنان تشیع. الان چه کسی امام مهدی را دیده است که

سایه نداشته باشد؟ شما می‌گویید: ایشان غائب است... یعنی امامت امام مهدی، ثابت نمی‌شود. دشمنان نیز حق دارند. این مسئله، حجت بر آنان نمی‌باشد؛ به این خاطر که او را ندیدند که سایه نداشته باشد... اگر ببینیم که سایه ندارد، می‌گوییم: امام است و الا امام نمی‌باشد. ایشان را بیاورید. همچنین مسائل دیگری که آن را بیان می‌کنند؛ مانند انداختن جلوی درندگان و مسائل بی‌معنای دیگر. به واسطه همه آن‌ها، بافته‌ی خود را از بین می‌برند. متأسفانه دلیل و علت انجام این مسائل، فقط به خاطر دشمنی آنان نسبت به دعوت حق می‌باشد. دعوت سید احمد الحسن (ص). از هر مسئله‌ای که در دست‌ان‌شان است، استفاده می‌کنند؛ حتی اگر آن را به سمت خودشان پرتاب کنند. (و به زیان خودشان باشد).

دکتر علاء سالم:

در حقیقت اگر دکتر به بنده اجازه دهید (مسئله‌ای بیان کنم). فردی که سخنان علمای شیعه را دنبال کند، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ صدوق و سید مرتضی، شریف رضی، ابوالسرائر، ابن ادریس و دیگر علمای شیعه و حتی تا زمان علامه حلی، نمی‌بینید که مانند این مسائل را ملاکی قرار دهند که امامی از آل محمد، به واسطه آن شناخته می‌شود. حتی در روزهایی که در حوزه علمیه قم تحصیل می‌کردم و همچنین در نجف، می‌بینیم که کتاب «باب حادی عشر» علامه حلی وجود دارد که مقدار سیوری، آن را توضیح و شرح داده است. قانون شناخت امامی از آل محمد را در دو مسئله قرار می‌دهند: نص. و نص را به نصی از جانب رسول الله (ص) تفسیر می‌کنند یا نصی از جانب امام پیشین، نسبت به امام بعدی. و به این مسئله، جنبه علم را می‌آفزایند. این مسئله‌ای است که در حوزه علمیه آموختیم و سالیان طولانی از عمرم و بیشتر از ۲۵ سال در حوزه علمیه، تحصیل نمودم و همه این‌ها را آموختیم. نشنیدیم که امامی از آل محمد، با این مسائلی که الان می‌شنویم، شناخته شود؛ مگر از افرادی که علیه دعوت سید احمد الحسن می‌باشند. با اجازه شما (بیان می‌کنم) این روایاتی که شیخ احمد بیان کردند، اصلاً ما نیاز نداریم که خودمان را در سختی بیندازیم و آن را از جهت سندی، مورد بحث قرار دهیم؛ به این خاطر که اگر کوتاه بیاییم و بپذیریم که در بالاترین مقدار صحیح بودن سندی است،

این‌طور نیست که هر روایت صحیح‌السند را در جنبه عقیدتی بگیریم؛ به این خاطر که اگر روایت، هرچند سندش آعلایی و در بالاترین حد باشد -یعنی راویانش زراره و امثال او باشد- نمی‌توان عقیده را از آن گرفت. در عقیده اگر دلیل به محدوده قطع و یقین نرسد، به‌طوری که مانند یقینی بدیهی باشد و قابل‌تشکیک نباشد، مانند نص قرآنی کاملاً محکم؛ عقیده از این مسئله (غیریقینی) گرفته نمی‌شود. و این مسئله‌ای است که علمای شیعه، آن را می‌دانند. حتی مفید (بهشت خداوند بر او باد) می‌گوید: «به این خاطر به شیعه امامیه نامیده شدیم؛ به این خاطر که ما نزد خداوند این‌گونه دین‌دار هستیم که امام از آل محمد، با قراردادن و نص شناخته می‌شود.» و شیخ طوسی نیز بر آن، علم را می‌افزاید. درحقیقت این واقعاً از جهت قرآنی و روایی روشن است؛ حتی اگر بخواهیم در محدوده جمهور شیعه بیان کنیم. اما این مسائل بی‌معنا که می‌شنویم؛ او را نزد درندگان می‌اندازیم (اشتباه است). چه کسی به علی بن ابی‌طالب گفته است: آقای من! بیا تا شما را در حفره‌ی درندگان بیندازیم تا تو را بشناسیم آیا شما امام هستید یا نیستید؟ این ناآگاهی ناپسند، فقط قسمتی از قسمت‌های بی‌احترامی نسبت به آل محمد می‌باشد و دادن طبّ‌هایی از طلا، به دست سلفی‌ها و وهابی‌هاست تا به امام مهدی، بی‌احترامی کنند؛ نه کمتر و نه بیشتر.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

خداوند به شما پاداش خوبی دهد.

دکتر زکی صُبیح‌اوی:

دکتر عبدالرزاق! اگر به بنده اجازه دهید (مطلبی بیان کنم).

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

پرسشی از شما می‌پرسیم و در پس آن، بیان کنید.

دکتر زکی صُبیح‌اوی:

اشکالی ندارد.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

تا بحث ما، ادامه دار شود. دکتر زکی! روشن‌گری دیگری بر بخشی از بخش‌های مسئله امام مهدی بیان کنید. برخی هستند که از انقطاع و تمام‌شدن سفارت، در غیبت کبری سخن می‌گویند. آیا دلیلی وجود دارد که در این مورد، به آن استناد کنند؟ طبیعتاً آنان به توقیع سمري استناد می‌کنند. الان می‌توانید توضیحی بدهید و می‌توانید به این پرسش نیز پاسخ دهید. خداوند به شما پاداش خوبی دهد.

دکتر زکی صُبیح‌اوی:

بنده فقط می‌خواهم به مسئله‌ای که شیخ احمد -خداوند به او توفیق دهد- بیان کرد، اشاره کنم. این مسئله‌ای است که در واقع حال ما می‌باشد. این مسائل، پس از ظهور دعوت سید احمدالحسن (ع) آشکار شده است. مسئله انداختن، جلوی درندگان را فردی پیش از این نمی‌دانست. دقیقاً. این مسئله، عیب است. ولی الان، شروع به سخن درباره آن نمودند. بنابراین شما باید، موسسه‌های علمی را ببندید. الان منطقی چه می‌گوید؟ می‌گوید: اگر امام با این مسائل شناخته می‌شود، انگیزه‌ای نداریم که مرجع عالی باشد که ۷۰ سال تحصیل کند. نیاز به آن نداریم. این ۷۰ سال، از بین بردن وقت می‌باشد. پس درب آموزشگاه‌های علمی خود را ببندید و بگویید: این راهی است که امام، به واسطه آن، شناخته می‌شود و کاری که ما انجام می‌دادیم، عمری است که گردو خاک (هوا) می‌باشد. اما مسئله‌ی دلیلی که در مسئله انقطاع سفارت، به آن استناد می‌کنند، همان توقیع اخیری است که با دستن سمری (خداوند رحمتش کند) و از سوی امام مهدی (س) آشکار شده است. نص و متن را می‌خوانم. توقیع می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ» «ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را درباره تو، بزرگ بدارد. تو از الان تا ۶ روز بعد، از دنیا می‌روی. کار خود را جمع کن و وصیت نکن.» سخن

متوجه کیست؟ مُتَوَجِّه سَفِير است. تو وصیت نکن. این یک نکته. «و لَا تُوصِي إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» «به فردی وصیت نکن که پس از وفات تو، جانشین تو باشد. غیبت کامل اتفاق افتاده است. ظهور فقط با اجازه خداوند می‌باشد.» اگر خداوند اجازه دهد، ظهور است. «فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ اِمْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا» «ظهور فقط با اجازه خداوند می‌باشد. و این مسئله، بعد از طولانی شدن آرزو و سنگ‌دل شدن و پُرشدن زمین از ستم می‌باشد.» این تلخی نیست؟ من خیلی از دور از ذهن می‌دانم، وقتی متن توقیع را می‌خوانند و به این تلخی‌ای که امام مهدی (س) به آن اشاره می‌کند، مُتمرکز نمی‌شوند. «وَ سَيَأْتِي لِشِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» «و برای شیعیانم، برخی می‌آیند که ادعای مشاهده می‌کنند. آگاه باشید! فردی که پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده می‌کند، دروغ‌گو و افترازننده است. هیچ تغییر و نیروی مگر به واسطه خداوند والای بزرگ نمی‌باشد.» درحقیقت آن را نیزه‌ای شمردند که به واسطه‌ی آن، به دعوت حق طعنه بزنند. امام مهدی (س) در این توقیع شریف -که الحمدلله جزو توقیع‌هایی است که بسیار معروف است- (به مسئله مهی اشاره نمودند).

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

این توقیعی است که از طریق سفیر اخیر رسیده است.

دکتر زکی صُبیح‌اوی:

این تنها توقیع اوست که سفارتش ۳ سال است. سفارتِ سفیر چهارم، ۳ سال می‌باشد.

دکتر علاء سالم:

اگر هر سالی پرسشی مطرح می‌کردند، در این ۳ سال نیز باید پرسش مطرح می‌شد.

دکتر زکی صُبیح‌اوی:

بله. اگر هر سال، یک پرسش مطرح می‌شد! خیر. اگر شیعه به امام مهدی (ص) نیازمند بودند، خداوند آن را طولانی می‌نمود؛ چرا که خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است. وقتی ما می‌گوییم: خداوند مهربان‌ترین مهربانان است و راهی بین امام مهدی و بین مردمی است که نیازمند آن هستند و شرایط خاصی بین ظهور امام مهدی و بین مردم بود، پس این علت نیز باید باقی بماند. ولی این دلیل روشنی بر این است که (مردم) روی گردانی حقیقی نمودند. این سخن امام مهدی (س) می‌باشد. خوب. چرا به برخی از کتاب ایمان دارید و نسبت به برخی دیگر، کُفر می‌ورزید؟ «و ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا» «ظهور، فقط با اجازه خداوند می‌باشد. و این مسئله، بعد از طولانی شدن آرزو و سنگدل شدن و پُرشدن زمین از ستم می‌باشد.» یعنی چه بگویند: شما مرا نمی‌خواهید، پس من نیز شما را نمی‌خواهم. چکیده سخن، این چنین است. خوب. هر چند بنده متخصص نیستم و شیخ احمد، متخصصین را مورد خطاب قرار داده است. ولی (می‌توانم بگویم): در مسئله نَسَخ، این گونه است که اگر نص و متن پیشینی باشد و نص و متن بعدی بیاید، آن را نسخ می‌کند. لازم است که به ناسخ عمل شود و نه به منسوخ. خوب. همه شما می‌گویید: امام مهدی (س) شیخ مفید را مورد خطاب قرار داده است. یعنی امام مهدی، دربی برای ارتباط گشوده است. چرا این درب و باب ارتباط، ادامه‌دار و همیشگی نباشد؟

دکتر علاء سالم:

سید بن طاوس. بحر العلوم.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

نامه به دست شیخ مفید رسید.

دکتر زکی صُبْحَاوی:

بله. الان در حقیقت محبت امام مهدی، در این نامه را بیان می‌کنم. ببینید که امام مهدی (س) چه سخنی می‌فرمایند؟ می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ» «و چنانچه شیعیان ما -خدا به طاعت خود موقّقشان بدارد- قلباً در وفای به عهدشان جمع می‌شدند» بنابراین بر گردن ما عهد و پیمانی است. برای چه نماز می‌خوانیم؟ برای چه روزه می‌گیریم؟ یعنی برای چیزی بجز خداوند سبحان و متعال نماز می‌خوانیم؟ بجز خداوند، روزه می‌گیریم؟ و الا ما برای خداوند روزه می‌گیریم و برای خداوند نماز می‌خوانیم و عبادات را برای خداوند، انجام می‌دهیم. همه این عبادات، از راه چه فردی به خداوند سبحان و متعال می‌رسد؟ یعنی هر کدام، راهی می‌پیماید و به هدف می‌رسد؟ یا از راه امام مهدی (س)؟

«عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا» «قلباً در وفای به عهدشان اجتماع می‌شدند، سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نی‌افتاد.» بنابراین مسئله انقطاع سفارت و صحیحه و آمدن سفیانی (این‌گونه نی‌باشد) یعنی امام مهدی آمده است و مردم دنبال سفیانی هستند. واقعاً مسئله تأسّف‌بار و دردناکی است. واقعاً درد تلخی می‌باشد. وقتی روایتی از اهل بیت (س) می‌خوانید و آنان به شما می‌فرمایند: «در آخرالزمان، علم مانند مار، در حفره‌اش می‌رود.» علم کجاست؟ شناخت این است که شما، چگونه باشید؟ این است که به پوسته پردازی یا شناخت این است که به مغز مشغول شوی؟ مغز هر خبری چیست؟ دلالت و متن آن است. شما، مغز را رها کردید و به این مسئله رفتید که این فرد، مورداعتماد است و مورداعتماد نی‌باشد. بنابراین بحث‌ها، بسیار می‌باشند و بنده درصددِ شمردن آن نیستم. علاوه بر مسئله نسخ، و از باب نسخ: این توقیعات و این نوشتارهایی که برای شیخ مفید فرستاده شده است، چه چیزی است؟ این‌ها پس از توقیع سمری می‌باشد. دقت کنید. همچنین امام (س) وقتی درباره سفیر دوم سخن می‌گوید، او را «ثَقْتِي» «مورداعتماد من» می‌نامند. و زمانی که در این نوشتاری که به شیخ مفید رسیده است، سخن می‌گوید، می‌فرماید: «بِإِمْلَانِنَا وَ حَطِّ ثَقَّتِنَا» «با املائی ما و خط فرد مورد اعتماد ما» بنابراین این فردمورداعتماد او، سفیرش است یا خیر؟ نهی دانم. وقتی عقل‌ها با این راهی که با آن بیندیشند، بر علم، سلام و درود (و کار علم، به پایان رسیده است).

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

دکتر زکی! خداوند به شما پاداش خوبی دهد. طبیعتاً و درحقیقت چنگزدن به توقیع سمری، شبیه چنگزدن به پوسته است. توقیع سمری براساس مبانی آنان، اول: نمی‌توان بر آن اعتماد نمود؛ به این خاطر که آحاد است و مسئله‌ای که ما درصدد آن هستیم، بحث عقیدتی است. همچنین خبر آحاد ضعیفی است. بلکه راوی‌اش، حسن بن احمد مُکْتَب یا احمد بن حسن مکتب می‌باشد.

دکتر علاء سالم:

حتی در نامش نیز اختلاف دارند.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

نه حتی حالتش مشخص نیست؛ بلکه شخصیت او مشخص نیست. حتی نامش را نمی‌دانند. آیا حسن بن احمد است یا احمد بن حسن؟ در محدوده دلالت می‌گویند: توقیع اصلاً به سفارت، اشاره‌ای ندارد؛ نه از دور و نه از نزدیک. به‌طور کلی، لفظ سفارت (در آن) وجود ندارد. اگر امام (س) می‌خواست مسئله عقیدتی به این خُطورتی را بیان کند -همان وجودنداشتن سفیر- انگیزه‌ای نبود که شیعه را در اشتباه بیندازد. لفظ سفارت را ذکر می‌نمود. ایشان لفظ مشاهده را ذکر نمود. و می‌گویند: لفظ مشاهده، به‌معنای سفارت است. اشتباه لغوی بزرگی به‌وجود آمد. واقعاً عجیب و غریب است. شما نزد فروشنده می‌روید و می‌گویید: سیب‌زمینی می‌خواهم. وقتی برای شما سیب‌زمینی می‌آورد، می‌گویید: من این شیء مشکی را که بادمجان است، می‌خواهم. من از بادمجان، به سیب‌زمینی تعبیر نمودم. لفظی برای دلالت و معنای مشخص قرار داده شده است. چگونه آن را به دلالت و معنای دیگری منتقل می‌کنید؟ این چنین است. به این خاطر که مزاج شما می‌خواهد از این دلالت و معنا، به معنای دیگر منتقل بشوید. طبیعتاً این مسئله باعث شد که به تفسیرهای مختلفی پناه ببرند. دیدند که ده‌ها و حتی صدها نفر از مردم، امام مهدی (س) را دیدند. در نتیجه نتوانستند ده‌ها و حتی صدها خبر را، به خاطر

یک خبر واحد تکذیب کنند. باید این خبر، از بین برود. گفتند: بهترین راهی که می‌توانیم آن را (با دیگر مسائل) جمع کنیم، درحقیقت راه سریعی است. هرچند همه این نظر را ندارد و چه بسا نظر علامه مجلسی می‌باشد. و ایشان این مسئله را به شکل احتمالی بیان کرده است. او می‌گوید: شاید منظور این‌گونه باشد. و دیگران اختلاف دارند و هر کدام، معنایی آوردند. ولی معاصرین به این احتمالی که از سوی شیخ مجلسی است، چنگ زدند. او می‌گوید: منظور از مشاهده، سفارت است. طبیعتاً هیچ ارتباطی با آن ندارد. درحقیقت حتی شیخ مجلسی، پیروز نشده است. در دلالت و معنای این توفیق (موفق نشده است). ما می‌توانیم این‌گونه، این را رد کنیم که بسیاری، معنایی به غیر از این معنا را بیان کردند. و در نتیجه حداقل، توفیق متشابه است. بلکه چه بسا سخنی که مثلاً محقق نهاوندی می‌گوید، نزدیک‌تر است. او دلیلی نسبت به سخنش بیان می‌کند. او می‌گوید: منظور از مشاهده، ظهور امام مهدی می‌باشد؛ همان‌طور که در آیه کریمه آمده است: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (بقره ۱۸۵) «پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد.» «مَنْ شَهِدَ الشَّهْرَ» به این معنا نیست که با چشم آن را ببینید. بلکه به این معناست که ماه، نزد او حاضر باشد. در نتیجه معنای مشاهده، در اینجا چیست؟ به معنای حضور است.

حتی برخی از روایاتی که بنده آن را مطالعه کردم و برخی از مومنین در عصر غیبت را ذکر می‌کند، این‌گونه و به این مضمون می‌گوید: «أصبحت الغيبة لديهم بمنزلة المشاهدة» «غیبت نزد آنان، مانند مشاهده و حضور است.» یعنی از جهت شدت ایمان و ارتباط آنان به امام، غیبت نزد آنان مانند مشاهده است. به عبارت دیگر، بین کلمه غیبت و کلمه مشاهده، تقابل وجود دارد. با توجه به تقابل، شما می‌دانید که ضدّ غیبت چیست؟ همان حضور است. بنابراین منظور از مشاهده، حضور است. و دلایل بسیاری، نسبت به این حقیقت موجود است. همچنین در این مورد، سید احمدالحسن در کتاب‌هایش سخن گفته است. و برادران انصار نیز در این مورد، نگاشتند. همه‌ی این حقیقتی که در نشست بیان نمودیم، برادران انصار در مورد آن سخن گفتند و مخصوصاً سید احمدالحسن آن را در کتاب‌هایش ذکر نموده است. این

کتاب‌ها، دلیل بر امامت ایشان است. اگر می‌توانید، کتاب‌هایش را بخوانید و نقطه‌ضعفی در آن بیابید.

دکتر علاء سالم:

دکتر! اگر امکان دارد، توضیحی در این مورد و در مورد توقیع بیان کنم.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

الان نوبت شما رسیده است. پرسشی از شما می‌پرسم.

دکتر علاء سالم:

به برکت خداوند. (بفرمایید.)

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

مانند دکتر زکی. شما هر دو را توضیح بدهید.

دکتر علاء سالم:

به برکت خداوند. (بفرمایید.)

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

طبیعتاً در مورد مسئله سفارت، پرسش بیان شد. (پرسش در این مورد است:) فَتْرَتِ غِیْبَتِ کُبْرَى و زمان فترت. زمان فترت، معروف است. فترت همان‌طور که به فضل سید احمد الحسن و فضل کتاب‌هایش همه می‌دانند، مشخص است و ان شاءالله! دکتر علاء، آن را توضیح می‌دهد. فترت، زمانی است که فرستاده‌ای در آن وجود دارد. مثلاً سفیری در آن است. ولی خودش را آشکار نمی‌کند؛ به این خاطر که قابل و پذیرنده، وجود ندارد. دکتر علاء! زمین امکان ندارد که از حجت، خالی و تُهی شود.

دکتر علاء سالم:

بله.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

در نتیجه باید حجتی در این زمین وجود داشته باشد. و بین ما باشد. «لَيْتَلَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء ۱۶۵) «تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه] و [حجتی نباشد].» بله. بفرمایید.

دکتر علاء سالم:

ان شاء الله خداوند شما را حفظ کند. درباره توقیع سمري - که همه‌ی فتواهاي عليه دعوت سيد احمد الحسن، بر آن استناد می‌کنند و بر این اساس می‌پندارند که دعوت را باطل کردند و دلیل آنان، روایت سمري است - بنده به سخنانی که برادران بیان نمودند، اکتفا می‌کنم. این روایت، مُرسَل است. و از پستی دنیا، برای خداوند این است که عقاید با مُرسَل‌ها ثابت شود. بله. از این مسئله، کوتاه می‌آییم. و از متشابه‌بودنی که دکتر رزاق بیان نمود، نیز کوتاه می‌آییم. حتی شهید محمد صدر در موسوعه خودش می‌گوید: «روایت سمري یا این توقیع» ایشان چند معنا را بیان می‌کند و به این مسئله می‌رسد که روایت سمري، وجود سفیر را باطل نمی‌کند. و وجود فردی که امام را مشاهده می‌کند و با ایشان دیدار می‌کند، باطل نمی‌کند. بلکه حتی فردی را که از سوی امام تکلیف‌هایی می‌آورد، باطل نمی‌کند. و مسئله را به این، مُنحصر کرده است که وقتی تکلیف‌ها، با اسلام قطعی مخالفت داشته باشد. تا این درجه (پایین آمده است). در هر حال، بنده از سخنی که نزد اوست، کوتاه می‌آیم. فقط با شما، به متن توقیع مراجعه می‌کنیم. امام، سفیر را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ بَعْدَكَ» «کار خود را جمع کن به فردی وصیت نکن که پس از وفات تو، باشد.» چه فردی، سخن می‌گوید؟ امام محمد بن الحسن. چه فردی، گوش فرامی‌دهد؟ سمري. او آمده است تا تکلیف تو را مشخص کند. می‌فرماید: تکلیف تو این است که وصیت نکنی. اما تو، ای فرزند رسول الله! ایشان در این مورد، سکوت کرده است. امروز افرادی که خودشان را در جایگاه امام مهدی قرار دادند و حکم

می‌کنند که هیچ سفارتی، پس از سمري نمی‌باشد. به سادگی، آنان برای امام، تکلیفش را مشخص می‌کنند؛ حتی از امام نیز پیشی گرفتند و به ایشان بیان کردند که شما حق نداری که وصیت کنی.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

ان شاء الله. حتی باید درباره توقیع سمري، یک نشست در نظر بگیریم.

دکتر علاء سالم:

بله. این نکته مهی است.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بله. واقعاً روشن است. دکتر زکی بیان نمود که سفیر، نباید وصیت کند. بلکه امام می‌تواند هر کاری انجام دهد. بله.

دکتر علاء سالم:

خوب. الان به فترت منتقل می‌شوم. طبیعتاً روایات از غیبت، به فترت تعبیر نمودند. روایت، الان جلوی بنده است. نعمانی با سندش، آن را روایت کرده است.

عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: «لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا لَعَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيْمَةِ يَأْتِي كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ (ص) بُعِثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.»

شعیب بن ابوحمره می‌گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و به ایشان عرض کردم: شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: «خیر. عرض کردم: فرزند شماست؟ فرمود: خیر. عرض کردم: فرزند فرزند شماست؟ فرمود: خیر. عرض کردم: فرزند فرزند فرزند شماست؟ فرمود: خیر. عرض کردم: چه فردی است؟ فرمود: فردی که همان‌طور که زمین پر از ستم و جور است، آن را

پر از عدل می‌کند. و همان‌طور که پیامبر (ص) در فترتی از فرستادگان برانگیخته شد، او در فترتی از امامان می‌آید.»

بنابراین واقعاً روشن است که زمان غیبت کبری، فترت است. معنای فترت چیست؟ در آن، اختلاف دارند. هر موضوعی که درباره عقیده مطرح می‌شود، اختلاف را درباره‌ی آن می‌بینید. برخی قائل هستند که زمان فترت، به معنای خالی و تُهی بودنِ زمان از پیامبر می‌باشد؛ همان‌طور که نظر شیخ طوسی (خداوند رحمتش کند) همین مسئله است. فرد دیگری می‌گوید: منظور، خالی و تُهی بودنِ زمان، از هر حجتی می‌باشد. طبیعتاً باطل بودنِ خالی و تُهی بودنِ زمان، از هر حجتی روشن است. چرا؟ به این خاطر که یک مسئله‌ی ثابت عقیدتی، موجود است که زمین، از حجت خالی و تُهی نمی‌شود. حتی باطل بودنِ سخن اول نیز روشن می‌باشد. چرا؟ حداقل روایاتی وجود دارد که از فترت بین عیسی (ع) و محمد (ص) به فترت، تعبیر می‌کند. ولی با این حال، پیامبرانی وجود داشتند؛ همان‌طور که امام صادق می‌فرماید. حداقل پیامبری وجود دارد که نامش خالد بن سنان عسبی است؛ همان‌طور که در کمال الدین و تمام النعمه روایت شده است. بنابراین نه فردی که فترت را به خالی و تُهی بودنِ زمان از پیامبر تفسیر کرده است، صحیح است و نه فردی که فترت را به خالی و تُهی بودنِ هر حجتی تفسیر کرده است، صحیح است. و نه فردی که فترت را به خالی و تُهی بودنِ از فرستادگان تفسیر کرده است، صحیح است. طبیعتاً در خالی و تُهی بودنِ زمان فترت از فرستاده، نیز بین آنان اختلاف است. برخی می‌گویند: فقط رسول الله؛ همان‌طور که نظر صاحب المیزان، علامه طباطبایی است. برخی می‌گویند: فقط فرستادگان اولوالعزم؛ همان‌طور که صاحب تفسیر نمونه می‌گوید. این چنین است که آنان اختلاف دارند. یا اصلاً هیچ فرستاده‌ای وجود ندارد؛ همان‌طور که سید مرتضی می‌گوید. طبیعتاً این سخن نیز صحیح نیست. چرا؟ به این خاطر که فترت بین عیسی و محمد (ص) نزد ما آیه‌ی قرآنی روشنی است که (نسبت به این مسئله) تأکید دارد.

«إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» (یس ۱۴) «آنگاه که دو تن سوی آنان فرستادیم، و [لی] آن دو را دروغگو پنداشتند، تا با [فرستاده] سومین [آنان را] تأیید کردیم.» «أَرْسَلْنَا»

خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: «أَرْسَلْنَا» این‌ها فرستادگانی از عیسی (ع) هستند. خداوند تبارک و تعالی، آنان را فرستادگانی از سوی خودش شمرده است؛ همان‌طور که امام صادق (ع) می‌فرماید. ببخشید. امام باقر، در تفسیر قی به روشنی می‌فرماید: «فرمود: «أَرْسَلْنَا» یعنی خداوند دو مرد را به سوی شهر آنطاکیه برانگیخت.»

بنابراین همه تفسیرهایی که از علمای شیعه درباره تفسیر فترت آمده است، صحیح نمی‌باشد. صحیح چیست؟ صحیح این است که بینندگان و حاضران عزیز، به چه فردی مراجعه کنند؟ به مطلبی که سید احمد الحسن، در کتاب عقاید اسلام نگاشته است. ایشان در آن، این مسئله را روشن کرده است که از زمان شیخ طوسی تا این زمان مُبهم بوده است. فترت به این معنا نیست که پیامبر، وجود ندارد. به این معنا نیست که فرستاده‌ای وجود ندارد. به این معنا نیست که هیچ حجتی وجود ندارد. و الا اگر این چنین باشد، برای مردم علیه خداوند، بهانه و دلیلی به وجود می‌آید. فترت به معنای وجود همه این‌هاست. ولی با این حال، فرستاده یا امام یا پیامبر، مُجَمَّد (بی حرکت) است. معنای مُجَمَّد چیست؟ مسئله‌ای که دکتر زکی، اندکی قبل ذکر نمود. اینکه مردم به‌طور کلی، از او روی‌گردان شدند. و حتی یک قابل و پذیرنده وجود ندارد تا دعوتش را بشنوند. در نتیجه خداوند به ایشان، دستور به سکوت می‌دهد؛ تا اینکه این مردمی که اگر این حجت، دعوتش را در آن آشکار می‌کرد - و حالت این‌گونه است که قابل و پذیرنده‌ای وجود ندارد - مورد مرحمت و مهربانی قرار گیرند. بنابراین همگی آن‌ها، مُسْتَحَقِّ و وعده‌داده‌شده به عذاب هستند. بنابراین برای اینکه معنای فترت را روشن کنیم و نمی‌خواهم (بحث را) طولانی کنم:

اول: برماست که بدانیم زمین، از حجت خالی و تُهی نمی‌شود. این اول.

دوم: اندیشه قابل (پذیرنده) و فاعل (انجام‌دهنده) را در این حالت بفهمیم. فاعل همان، دعوت‌کننده‌ی الهی است، فرستاده الهی، امام الهی و قابل، همان مردم هستند. این مسئله دوم.

مسئله سوم: برماست که درک کنیم که برای قابل درک شدن مسیّر و سمت فاعل الهی تأثیرگذاری می‌باشد. اگر بخواهیم روشن کنیم و به تعبیر خودمان، حالت و مسیّر حجت الهی، از دو مسئله بیشتر نمی‌باشد؛ همان‌طور که امیرالمومنین فرمود. یا آشکار و مشهور است یا غائب و پنهان و درپس‌پرده است. چه فردی دخالت می‌کند؟ چه مسئله‌ای است که در معادله وارد می‌شود و برخورد را مشخص می‌کند و مسیّر را مشخص می‌کند و فاصله‌گرفتن مسیّر فرستاده الهی به سوی پنهان‌شدن و در پرده رفتن یا دورشدن یا هجرت مردم (از او را مشخص می‌کند) و بین اینکه بین آنان حضور داشته باشد و خود را بین آنان آشکار نماید. چه فردی (دخیل) است؟ اگر امام باشد، امام که رحمت خداوند، بر جهانیان است. و رحمت او، از رگ گردن نیز به ما نزدیکتر است. مردم افرادی هستند که دخالت می‌کنند و امام معصوم را مجبور می‌کنند تا روش پنهان‌شدن و دورشدن را اتخاذ نماید. «إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا شَيْئًا لَوَجَدَ إِلَيْنَا مَخْرَجًا» خداوند وقتی هم‌جواری ما با گروهی را ناپسند بداند، ما را (از مردم) جدا می‌کند. انگار ایشان مجبور هستند که این مسئله را انتخاب کنند. به همین خاطر می‌بینید که روایات بسیاری وجود دارند که بیان می‌کند امام مهدی، نسبت به جمع‌شدن تعداد (موعود) اشتیاق دارد.

امام صادق می‌فرماید: «أما لو اجتمعت الحلقة كان الذي فيه فرجكم» «اما اگر حلقه جمع شوند، مسئله‌ای که گشایش شما در آن است، اتفاق می‌افتد.» می‌گوید: به ایشان عرض کردم: جمع‌شدن تعداد، چه مقدار است؟ ایشان فرمود: «ده‌هزار و ۳۱۳ نفر.» اشتیاق امام مهدی (س) به این مردم، چه اندازه است که عقیم هستند، برایت -ای فرزند رسول الله- ۳۱۳ نفر به دنیا بیاورند؟ پس از این، اختیار را به دست خداوند قرار می‌دهند و انگار مسئله، این است که دین وظیفه آنان است و آنان، کفایت می‌کنند و هر فردی، روی صندلی خودش نشسته است و کوتاهی از شماست؛ ای فرزند رسول الله! همان‌طور که در یکی از قسمت‌های نشست، تعبیر دکتر رزاق بود: «ای فرد غائب و پنهان! تو را ملامت و سرزنش نمی‌کنیم.» «ای فرد غائب و پنهان! تو را ملامت و سرزنش نمی‌کنیم.» یعنی اگر شما -ای صاحب الزمان- غیبت و پنهانی را انتخاب کرده باشی، شما را نسبت به دوری و غیبت شما، ملامت و سرزنش می‌کنیم الخ. ای

فرزند رسول الله! خروج کن و همگی، سربازان آماده‌ی شما هستند. درحقیقت اصلاً این‌گونه نباشد. آل محمد، وعده دادند که اگر حلقه جمع شوند -برادرانم! ۳۱۳ نفر و نه بیشتر- گشایش و فرج شما در آن است. بنابراین مردم افرادی هستند که قابلیت استقبال از دعوت امام را ندارند. امام درحقیقت «مُغِیَّب» می‌باشد و نه اینکه غائب باشد. امام درحقیقت منتظر است و نه منتظر. و ای فرزند رسول الله! حق داری که اگر سالیانی طول بکشد تا تعدادی جمع شوند، شما ناله سر دهی. تعدادی که اگر آماده شوند و مشخصاً اولین آنان آماده شود، فرزند و فرستاده و وصی ایشان سید احمدالحسن (گشایش کار است). ما، در روایات داریم «اول المقربین» وجود دارد. ...روایاتی که احمد را به اولین مقربین و نزدیکان و اولین فرد ۳۱۳ نفر توصیف می‌کند.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

خداوند به شما پاداش بزرگی بدهد. این تفسیری که دکتر علاء بیان نمود، فکر می‌کنم تنها تفسیری است که با این مسئله موافقت دارد که «زمین اصلاً از حجت خداوند، خالی و تُهی نباشد». طبیعتاً مسئله فترت و مسئله غیبت، از سوی افراد بسیاری مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. شیخ احمد حلی! ان شاءالله، با شما به‌پایان می‌رسانیم و همان‌طور که گفته می‌شود، مُهر و پایان آن، مُشک است. طبیعتاً افرادی وجود دارند که از این مسئله، سوءاستفاده نمودند. و گفتند: امام (س) با عنوان‌هایی کلی و نه مشخص، وصیت کرده است. سفیری در زمان غیبت صغری، مشخص شد و به‌شکل کلی و نه مشخص، سفارت اشخاصی مشخص شده است و به‌عنوان مثال، از برخی روایاتی که از امام عسکری آمده است، سوءاستفاده کردند. به عنوان مثال، سخن ایشان: «هر کدام از فقهاء، خودش را محافظت کند و از دینش محافظت نماید و مخالفت هوای نفسش باشد و از دستور مولایش اطاعت کند، عوام می‌توانند از او تقلید کنند.» همچنین آنچه در توفیق امام مهدی (س) به سفیر دوم ایشان آمده است. برخی از آنان تلاش می‌کنند که بگویند: سفیر اخیر بوده است. در صورتی که سفیر دوم بوده است. بین ایشان و زمان (آغاز) غیبت کبری، بیشتر از ۴۰ سال فاصله است. «اما

در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان، حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر آنان هستم.» آیا این دو حدیث، بر سخنی که این گروه بیان می‌کنند، دلالت دارد؟

شیخ احمد حلی:

بسم الله الرحمن الرحيم. طبیعتاً درباره آنچه موجود است، سخن می‌گوییم. و مسائل اضافی را از سخن برمی‌داریم.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

از وقت ما، کمتر از ۱۰ دقیقه باقی مانده است.

شیخ احمد حلی:

ان شاء الله. به مناسبت (عرض می‌کنم) بنده ادعای مسئله‌ای می‌کنم. ادعا می‌کنم که در مسئله‌ای، نماینده‌ی از سوی دکتر عبدالرزاق هستم. قطعاً دکتر عبدالرزاق، باید به بنده وکالت مشخصی داده باشد. این عُرف و قانون است. به قانونی مراجعه می‌کنیم که در کتاب‌های متخصصین قرار داده شده است. تا بینیم که این نمایندگی، برای بنده ثابت شده است؟ مثلاً شیخ احمد؛ به این خاطر که بنده، ادعای نمایندگی نمودم. اصلاً شیخ احمد! چه کسی به شما، نمایندگی داده است؟ طبیعتاً این روایتی که دکتر، بیان کرده است و این روایت و برخی از روایات، می‌بینیم که مخصوصاً وقتی به سید خوئی در کتابش و بقیه فقهای پیشین مراجعه می‌کنیم، به مسئله نقد این روایات برمی‌خوریم. در مورد روایت «هر کدام از فقهاء، خودش را محافظت کند و از دینش محافظت نماید.» بحث می‌کنیم و به شیخ حرّعاملی مراجعه می‌کنیم. ایشان مردی آخبری است. و حرعاملی، صاحب وسایل است. و این موسوعه و مجموعه‌ی حدیثی، در خانه همه متخصصین وجود دارد که ۳۰ جلد است. ایشان در جلد ۲۷ کتاب قضاوت می‌گوید: «تقلیدی که در آن، اجازه داده شده است (پذیرش روایت است.)» به این خاطر که این روایات، تقلید و نمایندگی و نیابت را ثابت می‌کند. این روایات، تقلید و نیابت

را ثابت می‌کند. ما می‌گوییم: بر اساس سخنانشان آیا این روایات، تقلید را ثابت می‌کند؟ سخنان آنان و نه سخن بنده. آیا روایات، ادعای آنان را ثابت می‌کند؟ می‌گویند: ما نمایندگانی هستیم که باید به ما مراجعه کنند. حرعاملی می‌گوید: «تقلیدی که در آن اجازه داده شده است، پذیرش روایت است. و به یقین، نه پذیرش نظر و اجتهاد.» به شکل قطعی بیان می‌کند که در این روایت، هیچ مسئله‌ای که اجتهاد و نمایندگی را ثابت کند، وجود ندارد. بلکه منظور، پذیرش روایت است. بنده روایت را می‌پذیرم. و از شما به عنوان نماینده‌ای می‌گیرم؛ البته اگر مدعی نمایندگی شوید یا به عنوان فقیه. اگر بگوییم: مسئله تقلید می‌باشد. و همان‌طور که شیخ مظفر (خداوند رحمتش کند) می‌گوید، این مسئله جایز است و نه واجب. او می‌گوید: فردی که مقلد نباشد و این چنین، استحقاق آتش دارد و کار و عملش باطل است. به صراحت، این مسئله عجیبی است که او، مدعی شده است. در هر حال، او می‌گوید: این مسئله روشن است. و در این مسئله، اختلافی نیست که نزد اصولی‌ها جایز نیست که به این حدیث تکیه کنند. حرعاملی می‌گوید. این حدیث نزد اصولی‌ها جایز نیست که به آن تکیه کنند؛ نه در اصول و در فروع. بر چه اساسی و از کجا نمایندگی آوردید؟ حرعاملی، این مسئله را بیان می‌کند. و به این خاطر که این، خبر واحد مُرسل است. و از جهت سند، ظنی و گمانی است و متن، نزد آنان ضعیف است. حرعاملی می‌گوید. و روایات متواتر و قطعی‌السند، با آن تعارض و مخالفت دارد. چرا؟ ۳۲ روایت نزد ما وجود دارد که بحث تقلید را ثابت می‌کند. ۳۲ روایت. سخن حرعاملی است. این روایت را می‌پذیرید و ۳۲ روایت را رها می‌کنید؟ من این روایت را می‌آورم و سخنان این گروه را می‌آورم. حرعاملی می‌گوید: ۳۲ روایت قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلالة را رها نمودید و به یک روایت چنگ زدید؟ با این حال، احتمال دارد که این روایت، بر تقیّه بارشود. این روایتی است که از روی تقیّه صادر شده است. این حرعاملی است.

مسئله دوم: سید خمینی در کتاب اجتهاد می‌گوید: «همان‌طور که می‌بینید، روایت علاوه بر اینکه از جهت سندی ضعیف است، ضعیف می‌باشد و از جهت متنی، آشفته است و صلاحیت

دلیل بودن را ندارد.» من بیان می‌کنم که نماینده‌ی دکتر دیراوی هستم. نمایندگی من کجاست؟
بر چه اساسی؟

سید محمد صدر در موسوعه (خود)، سخن درباره آن را طولانی نموده است. این سخن برای مردم عوام است تا بفهمند آیا این مسئله‌ی درباره موضوع تقلید و... را متوجه بشوند. سید محمد صدر در مورد تفسیر منسوب به امام عسکری (س) می‌گوید: «عوام می‌توانند از او تقلید کنند. همچنین به ایشان -حسن عسکری (ع)- به شکل غیر قابل اعتمادی، تفسیر مشهور به تفسیر امام عسکری منسوب است. و تفسیر حمد و بقره را در بردارد.» سید می‌گوید: «در هر حال این تفسیر، به قلم امام نمی‌باشد. بلکه به قلم برخی از دانش‌جویان اوست. ایشان تدریس می‌نمود و برخی می‌نگاشتند.» فهم سید این‌گونه است. «دانش‌جو از ایشان درس می‌گرفت و می‌نگاشت. و از این جاست که محدوده تفسیر، بسیار از محدوده امام پایین است.» می‌گوید: به خاطر مسائل بسیاری، ثابت نمی‌شود که برای امام باشد. «علاوه بر اینکه این روایت، ضعیف است و حتی صلاحیت اثبات تاریخی را ندارد.» محمد صدر، فرد معروفی است. خوب. ایشان می‌گوید: حتی صلاحیت اثبات تاریخی را ندارد و روایت ضعیف است. و تفسیر اصلاً ثابت شده نمی‌باشد.

سخن را با روایت اول به پایان برسانیم تا بحث را برای شما طولانی نکنیم.

سید خوئی در شرح تقلید ص ۸۲ بعد از سخن طولانی می‌گوید: «سپس سخن در مورد مفهوم تقلید، شاید نتیجه فقهی نداشته باشد؛ مگر در نذر.» می‌گوید: اصلاً نتیجه‌ای ندارد. و بعداً می‌گوید: هر مسئله‌ای نزد ماست، همان عقل است. «مگر در نذر. این مسئله به این خاطر است که در هیچ‌یک از روایات نیامده است. بله در روایت احتجاج آمده است. «هر کدام از فقهاء...» روایت را می‌آورد. اینجا چه مسئله‌ای می‌گوید؟ «ولی این روایت مُرسلی است که نمی‌توان به آن اعتماد نمود.» این بزرگ‌مرد محققین است که سخن می‌گوید. او ستونی از ستون‌های تقلید است و ستونی از ستون‌های فقاہت، در زمان خودش می‌باشد. او می‌گوید که این روایت، مُرسل است. اصلاً، قابل اعتماد نیست. بار دیگر می‌گوید: «روایت از جهت سندی ضعیف است؛ به این خاطر که تفسیر منسوب به (امام) عسکری، به طریق قابل اعتمادی ثابت

نشده است.» او اصلاً در آغاز، تفسیر را نفی می‌کند. می‌گوید: اگر تفسیر نزد ما ثابت بشود، این روایت ضعیف و مُرسل است. اما می‌گوید که اصلاً تفسیر ثابت نشده است. پس چگونه این روایت را بپذیریم؟ نهی دانم اگر این مسئله ثابت است یا ثابت نباشد، بر چه اساسی مسئله‌ای را ثابت می‌نمایند؟ سید خوئی، پس از این می‌گوید: «به طریق قابل‌اعتمادی، ثابت نشده است؛ به این خاطر که طریق آن، دسته‌ای از افراد مجهول هستند. محمد بن قاسم و فلان و فلان. پس دقت کن.» همه افرادی که در این تفسیر آمدند و افرادی که در ثابت‌کردن این روایت آمدند، همگی آنان مجهول هستند. این روایت اولی است که ستونی از ستون‌های تقلید شمرده می‌شود.

روایت دوم: همان‌طور که دکتر بیان نمودند، «اما در حادثه‌هایی که» و برای سفیر دوم بیان شد. طبیعتاً این توقیع به واسطه اسحاق بن یعقوب، ضعیف است. فردی که در کتاب‌های رجال، مورد وثوق قرار نگرفته است. این مسئله روشن است. سند این توقیع، اصلاً ثابت نشده است و درباره سفیر دوم می‌باشد.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

این مسئله از باب الزام، نسبت به آنان می‌باشد.

شیخ احمد حلی:

احسنت. تا این سخن را نگویند که شما چه می‌گویید؟ این روایت، چگونه است؟ بنده به این روایت، کاری ندارم. این سخن متخصصین، درباره‌ی روایاتی است که به آنان چنگ می‌زنید. سید خمینی، درباره این روایت می‌گوید: پس از سخن طولانی، درباره توقیع می‌گوید: «در این روایت این اشکال وجود دارد که سندش ضعیف است و روایت از جهت اسحاق بن یعقوب، معتبر نمی‌باشد.» سید خمینی (می‌گوید.) سید خوئی نیز در صفحه ۳۵۸ نیز همین سخن را در مورد توقیع می‌گوید: «همچنین حال توقیع شریف نیز این‌چنین است. در سندش، اسحاق بن یعقوب و محمد بن عصام است که مورد وثوق بودن آن‌ها ثابت نشده است.» یعنی رجال سند، روشن نمی‌باشد. «بله محمد، استاد شیخ صدوق است. ولی صرف استاد بودن، کفایت نمی‌کند. علاوه بر

اینکه در دلالت و معنایش، امکان بحث وجود دارد. ظاهرِ مراجعه دادن به راویان حدیث از این جهت است که راویان حدیث هستند و نه به این خاطر که مجتهد هستند.» **سخنی است که واقعاً روشن است.** می‌گوید که این روایت ثابت می‌کند که مراجعه دادن به چه فردی است؟ به راویان حدیث می‌باشد. یعنی دریاہ سفیر دوم است. اما مجتهد اگر بخواهد خودش را از راه این روایت ثابت کند، (امکان ندارد.) و او می‌گوید که اصلاً نزد بنده ثابت نمی‌باشد. بنابراین بنده می‌گویم: چگونه مسئله‌ای را مدعی شدی که برای تو نمی‌باشد؟ یعنی همان‌طور که سید خوئی می‌گوید، فقط عقل در برخی موارد آن، (دلیل) می‌باشد. در نتیجه این مسئله، از شبهه خالی و تُهی نمی‌باشد. و مسئله اینکه ما اصحاب دلیل هستیم (ثابت نشده است.) باید این مسئله، ثابت شود. نمی‌دانم. خداوند شما را ثابت قدم بدارد.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

مسئله‌ای باقی ماند که اضافه کنید؟

شیخ احمد حلّی:

خیر. الحمدلله و متشکرم.

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

خداوند به شما پاداش خوبی دهد. بسیار متشکرم. در حقیقت، ما قبلاً از خلال سخن برادر دکتر علاء و دکتر زکی، به ثابت کردن حقیقتی رسیدیم. اینکه باید در زمانِ فترت‌ها، حجتی برای خداوند وجود داشته باشد؛ در زمان غیبت، در همه زمان‌ها. در نتیجه همه سخن‌ها در مورد این مسئله، سالبه به انتفاع موضوع است. به این خاطر که باید، سفیر وجود داشته باشد که شخصیت او مشخص شود. بنابراین نوبت به افرادی نمی‌رسد که خودشان را به منصوب کردن کلی و عمومی می‌نامند و مسائلی از این دست. این مسئله علاوه بر بحث‌هایی است که شیخ احمد، نسبت به محدوده‌ی ثابت شدن یا ثابت نشدن این توقیع‌ها بیان نمود یا اینکه در مسئله عقیدتی، می‌توان آن را گرفت یا خیر؟ آنان به این مسئله رسیدند که این مسئله، ممکن

نهی باشد. اگر بخواهیم دلالت را بیشتر مورد بحث قرار دهیم، درباره سخنی که از امام عسکری (س) آمده است (باید بگوییم): ایشان درباره مسئله جایز بودن، سخن می‌گویند. و همه شما می‌دانید که سخن ایشان: «عوام می‌توانند از او تقلید کنند.» به این معنا نیست که بر آنان لازم نیست که این کار را انجام دهند. بلکه مسئله‌ای است که در محدوده‌ی جایز بودن می‌باشد. الان آنان درباره محدوده‌ی واجب بودن، سخن می‌گویند؛ نه محدوده جایز بودن. در نتیجه این مسئله‌ای است که برای آنان، سودمند است. به آنان واجب بودن نمی‌دهد. اگر از واجب بودن، پایین بیایند و از جایز بودن سخن بگویند - همان‌طور که سید احمد الحسن فرمود - با آنان در این محدوده بحث می‌کنیم. در مورد توقیعی که از امام مهدی (س) آمده است - همان‌طور که شیخ بیان نمود - این توقیعی است که از امام و به سفیر دوم صادر شده است. برای ایشان، نزد مردم سفیری بود. آیا عاقلانه است که امام مردم را متوجه این مسئله کنند که از فردی به غیر از سفیر ایشان، دنباله‌روی کنند؟ پس سفیر برای چیست؟ یعنی با عاقل، سخن غیر معقول می‌گویند. هر فردی این مسئله را تصدیق کند، عقل ندارد. مثلاً ۴۰ سال بین سفیر دوم و زمان (آغاز) غیبت کبری، فاصله بوده است. آیا ایشان، مردم را به دنباله‌روی از فردی به غیر از سفیر خودش، دستور می‌دهد؟ یا به علمای در زمان غیبت کبری (مراجعه دهد) و سفیر خودش را رها کند؟ اگر منظور، علما یا فقهای زمان غیبت کبری باشند، سزاوار بود که این مسئله به دستان سفیر چهارم صادر می‌شد که سمری بود. و به همین خاطر برخی از آنان مردم را در اشتباه می‌اندازند و می‌گویند: این توقیع، از دستان سمری می‌باشد. در حالی که از دستان سمری نمی‌باشد. با این مسئله، به پایان این نشست گفت‌وگویی رسیدیم. و از خداوند امیدواریم که برای شما سومند بوده باشد. و امید داریم که بحث را بسیار، برای شما طولانی نکرده باشیم. دوست داشتیم که زمانی را برای نظرات شما قرار دهیم. ان شاء الله از خداوند خواستاریم که در نشست گفت‌وگویی بعدی (این‌گونه باشد). ان شاء الله. ولی در این (نشست) وقت به پایان رسید. از شما عذر خواهیم. از شما، به خاطر حضور شیرین شما بسیار متشکریم.

والسلام علیکم ورحمة الله تعالی و برکاته.